

تفسير احمد

سُورَةُ الْعَنْكَبُوتِ

Ketabton.com

20 - 21

جزء

ترجمه و تفسير سورة «العنكبوت»

تتبع و نگارش: امين الدين سعيدي - سعيد افغانى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة العنكبوت

جزء 20، 21

سورة عنكبوت درمکه نازل شده و دارای شصت و نه آیه و هفت رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت بنام «عنكبوت» نامیده شد؛ زیرا الله متعال بت پرستان و خدایان مزعوم را در آن به حشره بنام عنكبوتی تشبیه نموده، ایمانشان چون تار عنكبوت سست و ضعیف و بی حاصل است. حشره که برای خود خانه سست و بی بنیاد می سازد. طوری که در (آیه 42 سوره عنكبوت) میفرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (41: عنكبوت) در مورد اینکه خانه عنكبوت از نظر مادی و معنوی سست ترین خانه هاست؛ مطالعات اخیر حیوان شناسی در روی زمین به اثبات رسانده است. مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که: منکرانی که ولایت غیر الله متعال را پذیرفته اند در سستی و ضعف اعتقاد، همانند عنكبوت هستند که برای خود خانه ای ساخته تا در پناه آن آرام گیرد؛ در حالی که خانه آنان سست ترین خانه ها به شمار رفته، برای پناه جستن، شایستگی ندارد و اگر این منکران می دانستند چنین کاری را انجام نمی دادند. قابل یادآوری است که: در قرآن عظیم الشان برخی از سوره ها؛ سوره های (بقره، فیل، نمل و نحل و عنكبوت) از نام حیوانات و یا هم حشرات گرفته شده است.

عنكبوت:

حشره کوچکی است که؛ از لعاب خود تار می تند. کلمه «عنكبوت» فقط دو بار در قرآن عظیم الشان ذکر یافته است. (قاموس قرآن، جلد 5، صفحه 58) از افلاطون نقل شده که مگس حریص ترین حشره است که برای امرار حیات خویش معمولاً روی شیرینی و ترشی، شیرینی، روی چتلی ها و کثافات و زخم ها می نشیند؛ ولی عنكبوت در گوشه ایتار میزند و به آن قناعت دارد، جالب این است که خداوند فعال ترین و حریص ترین حیوان را طعمه گوشه گیرترین حیوان قرار میدهد، مگس بایای خود به سراغ عنكبوت می رود و او با تارهای خود مگس را شکار و خوراک خود می کند.

محور اساسی سوره عنكبوت، همانا بیان تکالیف ایمان راستین است و ذکر دستان های نوح، ابراهیم، لوط و شعیب علیهم السلام می باشد.

باید یاد آور شد؛ همان طوری که سوره بقره با «الم» آغاز شده است و در مقدمه آن از متقیان، کافران و منافقان بحث بعمل می آید، سوره عنكبوت هم با «الم» آغاز شده و از مؤمنان، کافران و منافقان بحث به عمل می آورد، و برای خواننده طوری تصور بعمل می آورد که: سوره عنكبوت تفصیل مقدمه سوره «بقره» باشد.

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف آن:

طوری که در فوق هم یاد آور شدیم سوره «عنكبوت» دارای شصت و نه آیه می باشد. این سوره دارای؛ هزار و نهصد و هشتاد و یک کلمه است. و تعداد حروف سوره «عنكبوت» به؛ چهار هزار و صد و نود و پنج حرف میرسد. (لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات و حروف سوره عنكبوت مختلف بوده که شما میتوانید تفصیل این مبحث را در سوره طور تفسیر «احمد» مطالعه فرمایید.)

ارتباط و پیوند سوره عنكبوت با سوره قبلی:

در پایان سوره «قصص» الله تعالی بشارت و انداز فرموده و اینک در آغاز سوره عنكبوت

به ذکر تکالیف بندگان می پردازد.

همچنان باید گفت که: پیوند سوره «عنکبوت» با سوره ی قبلی اش، مبارزه و پیکار میان حق و باطل، ناتوان و توانا، اثر پایداری و بردباری در برابر ایمان و گریز از آن است. الله متعال در سوره ی قصص از برتری طلبی و قدرت جویی و دسته دسته گردانیدن مردم بنی اسرائیل، به ضعف کشانیدن آنان، کشتن پسرانشان و رهایی و یاری دادن موسی علیه السلام و قومش و نابودی و غرق گردانیدن فرعون و فرعونیان سخن گفت. در این سوره، سخن از مسلمانان مکه است که مشرکان آزارشان می دادند و آنان نیز با صبر و بردباری آن رنج و مشقت را می پذیرفتند و بر سر دین، پایداری می کردند. سپس به رستگاری نوح و مؤمنان همراهش در کشتی و نابودی قومش اشاره می کند.

همچنان در سوره ی قصص آیه ی ۸۵ به هجرت پیامبر صلی الله علیه وسلم و در آیه ی 56 سوره ی عنکبوت به هجرت مؤمنان می پردازد. در آیه ی ۸۳ قصص به سرانجام نیکو و ستوده ی مؤمنان پارسا و فروتن و در آیه ی ۵۸ این سوره به اثبات فرجام خوب مؤمنان شایسته اشاره میفرماید.

خصوصیات خاصی سوره عنکبوت:

- اعلان آزمایش مؤمنان در برابر سختیها و محتثای دنیوی و بیان فایده ی جهاد نفس و شناخت استواری ایمان هنگام سختی. بنابر این مؤمن، مجاهدی بردبار است که در برابر رویدادهای بزرگ و ناجور و شنیع تسلیم نخواهد شد و هم چون کوه بلند و بدون تزلزل در ایمان و اعتقاد سرافراز و پایدار خواهد ماند و آن کس که ایمانی ست و لرزان دارد، منافق است که گاهی ایمان را از خود بروز میدهد؛ اما در برابر مصایب و آزار و شکنجه ی دشمنان تحمل ندارد. (آیه 10 عنکبوت)

- محنت و رنج دیدنهای پیامبران، از رنج و آزار مؤمنان سنگین تر بود؛ اما دشمنان مجازات دیدند. (آیه 40 عنکبوت).

- مناظره با مشرکان و آوردن ضرب المثل برای کوبیدن و سرزنش کردن آنان و مناظره با اهل کتاب به نرمی و حکمت.

- اثبات پیامبری محمد صلی الله علیه وسلم به وسیله ی قرآن، پیامبری درس خوانده و خط نوشته و رد شبهه های مشرکان در این باب.

- مؤمنان به فرمان پروردگار با عظمت از وطن و دیار خود هجرت می کنند و از مرگ خوف ندارند و بشارت دادن به آنان که آخرت پایدار و ارزنده است.

- اعتراف مشرکان که: تنها خداوند، آفریدگار آسمانها و زمین و روزی رسان و برطرف کننده ی زیانها و نجات دهنده از مشکلات و پرابلم ها است.

- دلگرمی به اهل مکه که در حرم امن قرار دارند؛ اما شکر این نعمت را به جایی نیاوردند و پیامبر صلی الله علیه وسلم را تکذیب کردند و ستمی بزرگ به زیان خود نشان دادند.

- پاداش مؤمنان بردبار و مجاهدان درستکار به امن و امان و سلامت غیر از سوره های مریم، عنکبوت، روم و قلم، سایر سوره های که آغازشان حروف مقطع باشد، مطلع آنها با کتاب یا تنزیل یا قرآن شروع میشود، مانند: بقره «الم ذلك الكتاب»، آل عمران «الم. نزل عليك الكتاب بالحق»، اعراف «المص. کتاب أنزل إليك» یس «یس، و القرآن الحکیم»، ص «ص، و القرآن..» ق «ق. و القرآن المجید» و سوره های حوامیم (غافر یا مؤمن، سجده، فصلت و شوری).

محتوای کلی سوره عنکبوت:

این سوره مانند سایر سوره های مکی برای تثبیت اصول عقیده؛ یعنی، یکتایی هستی بخش، پیامبری، معاد، پاداش و کیفر و ایمان پاک در دل ها در همهی احوال و زمان بخصوص هنگام گرفتاری و رنج و محنت است. سرآغاز و شروع این سوره از آزمون انسان خبر

میدهد و پایانش از هدایت و راهیابی مجاهدان فداکار سخن میگوید که به سوی پایدار ترین راه ها و مدد الهی در حرکتند.

طوریکه یادآور شدیم محور سوره «عنکبوت»، ایمان و «سنت ابتلا و آزمایش» در این زندگی است؛ چون مسلمانان درمکه در اوج محنت و سختی قرار داشتند، از این جهت موضوع «آزمایش و فتنه» در این سوره به صورت طولانی و مفصل مورد بحث قرار گرفته است، بخصوص در موقع بازگویی داستان پیامبران.

سوره عنکبوت با این سرآغاز صریح و روشن شروع شده است: **«الم * أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ؟»** و سپس سوره در مورد اشخاصی سخن به میان می‌آورد که گمان میکنند ایمان عبارت است از کلمه‌ای که به زبان گفته میشود، و چنانچه با دردسر و محنت مواجه شوند، به گمراهی و ضلال قبلی بر میگردند و به خاطر رهایی از عذاب دنیا از اسلام برمیگردند و گمان میکنند که عذاب آخرت از عذاب دنیا آسان‌تر است:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ...»

- این سوره به بحث پیرامون «محنت و آزار و آزمایش پیامبران» ادامه میدهد و سختی‌ها خوف و ترس‌هایی را که آن بزرگواران در راه تبلیغ رسالت متحمل شدند یادآور می‌شود. با قصه‌ی نوح شروع کرده و بعد از آن داستان ابراهیم و لوط و سپس داستان شعیب علیه السلام را آورده است. و درباره‌ی بعضی از اقوام ستمگر مانند قوم عاد و ثمود و قارون و هامان و دیگران داد بحث مینماید.

و در ضمن از نابودی و تباهی‌ها را یادآور می‌شود که این اقوام بدان گرفتار و ریشه‌کن شدند: **«فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذُنُوبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا.»**

- در این قصه‌ها که از پیامبران بعمل آمده است، درس‌های آموزنده‌ای از آزمایش و امتحان نهفته است، درس‌هایی که در تلاش مستمر و شبانه روزی و ناچیزی محصول تبلور پیدا میکند؛ مثلاً نوح علیه السلام مدت نه صد و پنجاه سال قوم خود را به سوی الله تعالی دعوت می‌کند، در حالی که جز تعدادی قلیل به آن ایمان می‌آورند. **«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ»** و اینک پدر پیامبران، «ابراهیم خلیل» تلاش میکند هر طور که شده قوم خود را هدایت نماید. و با دلیل و برهان با آنها به مجادله می‌پردازد، اما جز خودستمگری و بغاوت قومش نتیجه‌ای عاید او نمی‌شود: **«قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ...»**

- در قصه‌ی لوط با این نکته بر میخوریم که چگونه این قوم به غضب پروردگار با عظمت مبتلا شدند.

- بعد از ذکر سریع محنت پیامبران، سوره‌ی شریفه صدق و درستی رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم را بیان میکند. محمد صلی الله علیه و سلم مردی امی (ناخوان) بود، خواندن و نوشتن را نمی‌دانست، چنین کتاب معجزه‌گری را آورده است و این امر بزرگترین دلیل است بر این که این کتاب گفته‌ی پروردگار عالمیان است: **«وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِأَنَّكَ الْمُبْطَلُونَ.»**

- سوره بحث را به ارائه‌ی دلیل و براهین دال بر قدرت و یگانگی خدا که در این عالم وسیع و بزرگی پراکنده‌اند انتقال داده است، سپس با بیان پاداش اشخاصیکه در مقابل سختی‌ها و شداید شکیبایی نشان داده و به انواع جهاد جانی و مالی می‌پردازند و در امتحان و آزمایش ایستادگی نشان داده‌اند، سوره خاتمه می‌یابد: **وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ.** (بنقل از تفسیر صفوة التفاسیر)

ترجمه و تفسیر سوره عنکبوت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

الم ﴿١﴾

الف لام میم (این حرف اشاره به اسماء الهی یا اسراری بین الله و رسول اوست). (۱)
شأن نزول آیات 1 - 2:

817- ابن ابوحاتم از شعبی روایت کرده است: عده‌ای در مکه زندگی میکردند و اسلام را پذیرا شده بودند. اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم از مدینه به آنان نوشتند، اگر رهسپار دیار هجرت نشوید [اقرارتان به اسلام] پذیرفته نمی‌شود. آنان عازم مدینه شدند، اما مشرکان دنبال‌شان کردند و آنها را دوباره به مکه بازگرداندند. پس این آیه نازل شد. پس مسلمانان از مدینه برای آنها نوشتند که در باره شما این کلام الهی نازل گردیده است. مسلمانانی که در مکه می‌زیستند به یکدیگر گفتند: به سوی مدینه حرکت میکنیم و هر که دنبال ما بیاید دست به شمشیر برده با او می‌جنگیم، آنگاه عازم مدینه شدند. مشرکان دنبال آنها آمدند و در میان راه به آنها رسیدند.

مسلمانان دست به جنگ زدند طوریکه بعضی از آنها به درجه رفیع شهادت هم نایل شدند و گروهی نجات یافتند. پس الله این آیه مبارکه «ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فِتْنُوا» «آن گاه پروردگارت برای کسانی که پس از آنکه شکنجه دیدند، هجرت کردند» (نحل: 110) را نازل کرد. (طبری 27693 و واحدی در «اسباب نزول» 666 از شعبی روایت کرده اند).

818- ک: و از قتاده روایت کرده است: جماعتی از مسلمانان مکه به قصد دیدار رسول الله صلی الله علیه وسلم (به سوی مدینه رهسپار شدند، مشرکان مانع هجرت آنها گردیدند و آنها دوباره به مکه مراجعت کردند. در باره آنها الم (1) أَحَسِبَ النَّاسُ... نازل شد. پس برادران شان [از مدینه] این کلام الهی را برای آنها نوشتند. آنها دوباره از مکه خارج شدند، عده‌ای در راه شهید شدند و عده‌ای نجات یافتند. بر همین اساس الله (آیه وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا...» (عنکبوت: 69) را نازل کرد.

819- ابن سعد از عبدالله بن عبید بن عمیر روایت کرده است: آیه «أَحَسِبَ النَّاسُ» در باره عمار بن یاسر که در راه الله شکنجه و عذاب می‌شد، نازل گردیده است (طبری 27692. «زاد المسیر» 1083).
خوانندگان گرامی!

از آیات (1 الی 7) در مورد موضوعاتی آزمون و شناخت مردم و پاداش آنها، بحث بعمل آمده است

أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ﴿٢﴾

آیا مردم گمان کرده اند، همین که بگویند: ایمان آوردیم، رها می‌شوند و آنان [به وسیله جان، مال، اولاد و حوادث] مورد آزمایش داده نمی‌شوند؟ (۲)
در آیه مبارکه به یک اصلی عالی اشاره به عمل آمده است، طوریکه میفرماید که: ایمان، تنها و تنها به گفتن در زبان و یا هم با ادای شعارها خلاصه و منحصر نمیشود، بلکه ایمان همراه با آزمایش است. صرف ادعا کردن کافی نمیباشد، بلکه باید عملکرد هم در بر داشته باشد. که بعد از اقرار و تصدیق به قلب و اجرای عمل میتوان قضاوت کرد.

باید یادآور شد که: دعوی ایمان کار آسان نیست مدعیان آن باید هر لحظه و هر آن آماده امتحان و ابتلاء باشند این محکی است که خالص و مخصوص که به ذریعه آن میتواند مؤمن امتیاز بزرگی را بدست آورد. طوریکه در حدیث شریف آمده که: شدیدترین امتحان

از انبیاء گرفته میشود، بعد از آنها صالحین مورد آزمایش قرار داده میشوند، سپس درجه بدرجه امتحان آن مردمی که به آنها مشابهت دارند گرفته میشود نیز امتحان انسان بر وفق حیثیت و قوت دینی آن به عمل می آید یعنی هر قدر که شخص در دین مضبوط و استوار باشد همان قدر امتحانش سخت و دشوار می باشد.

«لَا يُفْتَنُونَ»: آزمایش نمی گردند. مورد امتحان واقع نمی شوند (سوره: بقره آیات 155 و 214).

راغب در مورد کلمه «یفتنون» می نویسد: یعنی آن در اصل گذاشتن طلا در آتش است تا خوبی و بدی آن معلوم شود.

کلمه «فتنة» به معنای گذاختن طلا برای جدا کردن ناخالصی های آن است و چون در حوادث و سختی ها، جوهره های واقعی انسانها از شعارهای دروغین جدا میشود، حوادث و آزمایش ها را «فتنه» میگویند.

امام ابن جوزی میفرماید: این آیه در مورد جمعی از مؤمنان مستضعف مکه نازل شده است از جمله «عمار بن یاسر» و دیگران. کفار قریش به خاطر اسلام آوردنشان آنها را آزار و شکنجه می دادند، بر اثر آزار و فشار دلشان تنگ شده بود. الله متعال به وسیله این آیه به آنها انس و آرامش بخشید و آنها را اندرز داد و به آنها یادآور شد که این یک آزمایش است، تا در مقابل آزار صبر داشته و در ایمان ثابت قدم و پایدار بمانند و مؤمن راستین از منافق و دروغگو مشخص شود. (التسهیل ۱۱۳/۳).

وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ﴿۳﴾

ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم (و اینها را نیز امتحان می کنیم) باید علم الله در مورد کسانی که راست میگویند و کسانی که دروغ میگویند تحقق یابد. (۳)

در این هیچگونه جای شکی نیست که: آزمایش، یک سنت الهی در طول تاریخ بشری وجود داشت: نه مدعیان ایمان، از امتحان الهی نجات می یابند، و نه خلاف کاران، از انتقام الهی. طوریکه امام بیضاوی در این مورد در تفسیر خویش مینویسد: یعنی این امر یک سنتی است که در مورد ملت های پیشین نیز جاری بوده است و نباید خلاف آنرا انتظار داشت. (تفسیر بیضاوی ۹۷/۲).

مفسران در تفسیر آیه مبارکه «وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» (و هر آینه امتحان کردیم آنان را که پیش از ایشان بودند) می نویسند که: پیروان انبیاي سابق مورد امتحانات بینهایت شدید واقع شده اند در بخاری آمده است که صحابه رضی الله عنهم یک مرتبه به خدمت آن حضرت صلی الله علیه وسلم فریاد کردند که یا رسول الله برای ما دعا کنید و از الله متعال مدد بخواهید این وقتی بود که مشرکین مکه منتها درجه ظلم و ستم بر مسلمانان روا داشته بودند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: که پیش از شما زمین را حفر نموده انسانها را زنده در آن ایستاده میکردند، سپس بر سر آن اره کشیده او را دو پاره می نمودند و گوشت و پوست بعض انسانها را به واسطه شانه های آهنی از بدنش جدا میکردند اما با این همه سختی ها نتوانستند آنها را از دین شان دوباره بگردانند.

«فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ» تا الله مؤمنان راستین را از مدعیان دروغین ایمان جدا سازد.

الله تعالی امت های پیشین را نیز با فرستادن پیامبران به سوی شان مورد امتحان قرار داده است.

حق تعالی می خواهد تا به وسیله آزمایش، آنچه را که در علم وی آشکار و از علم بشر غایب است، در عالم واقع نیز نمایان سازد تا مردم را در برابر عمل شان و نه فقط به مجرد علم خویش - مورد محاسبه قرار دهد و این آزمایش اگر از یک جهت فضلی از جانب حق تعالی است، از جهتی دیگر نمایانگر عدل اوست و از جهت سوم، تربیت برای آنان است. بنابر

همین عوامل است که: ابن عباس (رض) و سایر مفسران سلف، در تفسیر این فرموده خداوند متعال: «الانعلم» و نظایر آن میفرماید: این جمله و نظایر آن در قرآن کریم به این معنی است: (مگر برای این که ببینیم). زیرا رؤیت به موجود تعلق میگیرد در حالی که علم از رؤیت عامتر بوده به موجود و معدوم هر دو تعلق میگیرد. (بنقل از تفسیر انوار القرآن)

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٤﴾

آیا کسانی که کارهای بد می کنند، گمان می کنند که از ما پیشی میگیرند؟ چه بد قضاوت می کنند! (۴)

نباید فراموش کنند که الله متعال، هم گفتار ما در اظهار ایمان را می شنود و هم پندار و روحيات ما را بطور دقیق میداند. «وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» پس اگر همچو انسانها با خود طوری فکرمی کنند که: حق تعالی از مجازات شان بر اعمال شان عاجز است، بسیار بد فیصله پیش خود می نمایند، و تصور شان قابل اشتباه است.

مفسر صاوی در مورد این آیه مبارکه می نویسد: این آیه توبیخی شدیدتر از توبیخ اول را نشان میدهد. توبیخ اول عبارت است از توبیخ انسان در مقابل این گمان که آنها با وجود استمرار بر کفرشان از عذاب خدا می رهند و فرار میکنند. («حاشیة الصاوي علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی ۲۳۰/۳).

ابن عباس (رض) در شان نزول این آیه مبارکه میفرماید: هدف الله متعال از مرتکبان بدی ها در این آیه؛ ولید بن مغیره، ابوجهل، أسود، عاصی بن هشام، شیبیه، عقبه، ولید بن عقبه، عقبه بن ابی معیط، حنظله بن وائل و همانندانشان از سردمداران قریش اند ولی آیه کریمه عام است و هرکسی را که به این وصف باشد - اعم از مسلمان و کافر - دربر می گیرد.

مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٥﴾

هرکس که به لقاء الهی امید داشته باشد [بداند که] اجل مقرر الهی فرارسنده است و او شنوای داناست. (۵)

از فحوای آیه مبارکه معلوم میشود که: هر کس به آخرت معترف باشد و برای آن تلاش کند، عملش ضایع نشده و نا امید و مأیوس نخواهد شد.

یعنی هر کس امیدوار دیدار آخرت با پروردگارش بوده و به پاداشی که نزد وی است طمع می ورزد، پس یقیناً میعاد میعاد که وی به بندگان از رستخیز و ثواب و عقاب داده است خواه ناخواه تحقق یافتنی است.

«وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» الله متعال گفتار بندگان را میشوند و به احوال ظاهری و باطنی آنان آگاه است. یعنی آنچه را که در پنهان و آشکار به عمل می آورد، هرگز چیزی از اعمال نیک و شایسته آنان ضایع نمی گرداند.

وَمَنْ جَاهَدْ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٦﴾

و هرکس جهاد و تلاش کند جز این نیست که تنها برای خودش جهاد میکند. البته الله از جهانیان بی نیاز است. (۶)

«جَاهِدْ»: با دشمنان خدا جهاد کرد. با دشمن نفس اماره به مبارزه برخاست. در راه دین مصائب و مشکلاتی تحمل کرد.

و هرکس در اطاعت الله تعالی و دوری جستن از هوسها با نفس خود جهاد نماید و صبر را پیشه کند، یقین باید داشته باشد که: ثواب نفع و ثواب جهادش به خودش بر می گردد. یعنی پاداش و مکافات جهاد وی به خودش تعلق میگیرد نه به دیگران و چیزی از منافع جهاد وی به خدای سبحان بر نمی گردد.

هدف از جهاد در این آیه، تنها جهاد با شمشیر و با دشمنان نیست، بلکه هدف از آن هرگونه تلاش و کوشش است؛ خواه این تلاش در راه خود سازی و به اصطلاح جهادبانفس باشد یا مبارزه با وسوسه های شیطان و یا بادشمنان خارجی.

«إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» «بی‌گمان خداوند از عالمیان بی‌نیاز است» پس به طاعات و عبادات شان هیچ نیازی ندارد، همان طوری که گناهان و نافرمانی هایشان نیز هیچ زیانی به او وارد نمی‌سازد. از این روی، نفع و ضرر طاعات و معاصی، به خود انسان بر می‌گردد. و باید یاد آور شد که: نه طاعت مطیعان برای او نفعی دارد و نه معصیت گناهکاران ضرری به او میرساند.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٧﴾

و آنان که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند، گناهانشان را قطعاً از آنان محو می‌سازیم و بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می‌داده اند، پاداششان می‌دهیم. (۷)
در آیه قبلی بحث از جهاد به عمل آمد، ولی در این آیه مبارکه پروردگار با عظمت می‌فرماید که: بهترین جهاد، ایمان و عمل صالح می‌باشد.
بنابراین شخصی که به الله تعالی ایمان داشته باشد، و از پیامبرش اطاعات و پیروی نماید، و اعمال صالح مشروع را انجام دهند، حق تعالی گناهان شان را خواهد آمرزید و خطاهای شانرا خواهد زدود و ایشان را بر معیار نیکوترین آنچه عمل می‌کرده اند پاداش خواهد داد.

یعنی: پاداششان را به حسب نیکوترین اعمالشان در اسلام مقرر می‌داریم. به قولی معنی این است: به آنان بیشتر و بهتر از آنچه که عمل کرده‌اند پاداش می‌دهیم، طوری که در (آیه: 160 سوره انعام) می‌فرماید: (هر کس نیکی‌ای پیش آورد، برای او ده برابر همانند آن پاداش است).
خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (8 الی 13) موضوعاتی را در باره: صلابت و پایداری و آزمون مؤمنان مکلف، تهدید کافران و منافقان مطالعه خواهند فرمود.

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾

ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند. و اگر آن دو (مشرك باشد) و بکوشند تا چیزی را که به حقیقت آن علم نداری با من شریک گردانی، پس از آن دو اطاعت مکن، بازگشت تان به‌سوی من است، پس شما را به (حقیقت) آنچه می‌کردید، آگاه می‌سازم. (۸)

«وَوَصَّيْنَا»: سفارش کردیم، دستور دادیم. «حُسْنًا»: نیکی. «جَاهِدَا»: کوشیدند. این جاها: اگر بکوشند. ما لیس لك به علم: آن چه را که بدان علم نداری.

نیکی به والدین:

قبل از همه باید گفت که نیکی به والدین قبل از اینکه یک حکم ایمانی باشد، بلکه یک امر انسانی می‌باشد.

طوری که یاد آور شدیم؛ نیکی با پدر و مادر نه تنها یک عمل ایمانی بوده بلکه ادای این نیکی امر الهی و یک عمل انسانی است، در احسان و نیکی به والدین، بحث هیچ گونه قید و شرط وجود ندارد. در کلمه «حُسْنًا» مفهوم بزرگی که نهفته است اینست که: در ادای این نیکی؛ شرط نژادی، سنی، منطقه‌ای، علمی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ایمانی وجود ندارد، حتی اگر والدین کافر و مشرك باشند، باید به آنان احسان و نیکی صورت گیرد.

«وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا»

«وصینا»: وصی: به معنای متصل کردن و متصل شدن. توصیه: سفارش و دستور. «وصینا»: سفارش کردیم و دستور دادیم. و برخی از مفسران محترم کلمه «وصینا» را

به امر و عهد هم ترجمه و تفسیر نموده اند. یعنی ما به انسان امر مؤکد میداریم که با پدر و مادرش نیکی کند؛ زیرا آن دو سبب پیدایش انسان می‌باشند و فضل و نیکی فراوانی در حق او روا داشته‌اند، پدر هزینه‌ی زندگی و مادر محبت و فداکاری را به عهده دارد.

شیخ القاضي محمد ثنا الله عثمانی در تفسیر خویش «التفسیر المظهری» در تفسیر آیه «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ» مینویسد: «وصیت» عبارت از دعوت کردن کسی به کاری از روی نصیحت و خیر خواهی است. (تفسیر مظهری)

«بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا» «حسن» مصدر و به معنای خوبی است، در این جا روش کار خوب را به صورت مبالغه به حسن تعبیر کرد، و هدف آن واضح است که الله متعال به انسان وصیت نموده است که با والدین خویش از روی حسن سلوک رفتار نماید.

امام صاوی میفرماید: از این رو خداوند متعال اولادها را به نیکی با پدر و مادر امر کرده است که اولاد بر شدت و قسوت و نافرمانی از پدر و مادر ساخته شده‌اند، پس خدا آنها را به ایفای عکس طبیعت خود مکلف کرده است. و ساختمان وجود والدین بر مهربانی و شفقت نسبت به فرزندان قرار دارد، لذا به فطرت و طبیعت خلقت خود واگذار شده‌اند. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۲۳۱/۳). طوری که یاد آور شدیم که: حق تعالی انسان را به احسان با پدر و مادرش از راه اجرای عمل نیک یعنی نیکی، لطف و مهربانی به آنان در آنچه که مقتضای طاعت او تعالی است سفارش کرده است.

با در نظر داشت اینکه احسان و نیکی به والدین، مطلق و همیشگی است؛ اما اطاعت از والدین، مشروط به آن است که انسان را از الله دور نکنند. فرزندان، باید قدرت انتخاب تفکر صحیح را داشته باشند. حکم الهی همین است که فرزندان نباید در مسأله توحید و شرک، با هیچ کس کنار آید و به اصطلاح راه سازش را در پیش گیرد. یعنی اینکه اگر خدا ناخواسته پدر و مادر بکوشند تا فرزندشان به خدای متعال شریک آورد، یا وی را به کفر امر و دستور فرمایند، فرزندان طوری که در فوق یاد آور شدیم اطاعت از پدر و مادر در این امور حرام است.

در معصیت خدا اطاعت از مخلوق درست نیست.

آیه برای آن کسی که نسبت به والدین نیک رفتار است و راه هدایت را پیش گرفته است متضمن وعده‌ی نیکوست. و برای آن کسی که والدین خود را می‌آزارد و به بیراهه رفته است، متضمن وعید است. ولی اطاعت از مخلوق در نافرمانی الله جواز ندارد نظر به حدیث شریف که از النواس بن سمعان الانصاری روایت شده که پیغمبر (ص) میفرماید: لا طاعة للمخلوق في معصية الخالق المصدر: تخریج مشکاة المصابیح الصفحة أورقم 3624 صحیح التخریج: اخرج البغوي في (شرح السنة) 2455.

و همچنان حدیث شریف (لا طاعة للمخلوق) از صحابی جلیل القدر دیگر عمران بن الحصین و الحکم بن عمرو النصاری نیز روایت شده است (المحدث: المصدر: صحیح الجامع الصفحة او رقم 7520).

و همچنین در حدیث دیگر از حضرت علی (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: لا طاعة لاحد في معصية الله انما الطاعة في المعروف: (المحدث البانی) مصدر صحیح الجامع صفحه او رقم 7519.

شان نزول آیه 8:

ابن کثیر در بیان شأن نزول آیه کریمه از سعد بن ابی وقاص (رض) روایت میکند که فرمود: «مادرم به من گفت: مگر نه این است که خدا تو را به نیکی با والدین فرمان داده‌است؟ به خدا سوگند که نه غذایی میخورم و نه نوشابه‌ای مینوشم تا بمیرم یا کافر شوی! سپس یک شبانه روز هیچ چیز نخورد و نیاشامید و نه از آفتاب به سایه رفت آنگاه در شب و روز بعد نیز چنین کرد تا بدانجا که از حال رفت و سخت بی رمق شد. در این هنگام،

سعد بهزرد وي آمد و گفت: مادر جان! اگر تو صد جان داشته باشي و آن جان ها يکايک از تنت بيرون روند، من کسي نيستم که دينم را فروگذارم، حال اگر ميخواهي بخور و اگر ميخواهي نخور. پس چون مادر سعد از کفر وي مأیوس شد، اعتصاب غذاي خویش را شکست و خورد و نوش را از سر گرفت. سعد ميگويد: اين آيه «**وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ...**» نازل شد (صحيح است، مسلم ص 1877 ح 1748 و ترمذي 3189، مسلم مفصل بيان داشته است. «تفسير شوکاني» 1996)

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ ﴿٩﴾

و کسانی که ايمان آورده و کارهاي نيك انجام داده اند، حتماً در زمره شايستگان درمي آوريم. (٩)

ايمان از عمل جدا نيست:

صرف کار و عمل نيك، انسان را در زمره ي نيكوکاران قرار نمي دهد. بلکه کار نيكی که از ايمان به الله سبحان و تعالی برخيزد پرارزش، قيمتی، و گرانبها، است. خوانندگان گرامي!

در دو آيه ي قبل بيان شد که پاداش ايمان و عمل صالح، پوشيده شدن گناهان و دريافت جزای نيكوست. در اين آيه ميفرمايد: کسانی که اهل ايمان و عمل صالح باشند، در زمره ي افراد صالح نيز قرار می گيرند.

در آيه مبارکه با زيباي خاصي ميفرمايد: کسانی که به الله تعالی ايمان آورده، از پيامبر صلي الله عليه وسلم پيروي نموده و کارهاي نيك مشروع را انجام داده اند آنان را در زمره صالحان در مي آوريم. يعني: در زمره کسانی که در صلاح و شايستگی راسخ قدم گرديده اند.

امام قرطبي فرموده است که: الله متعال به منظور تحريك و تشويق نفوس برای رسيدن به منزلت و مقام واقعی خویش دوباره از مؤمنانی که عمل شايسته انجام ميدهند. سخن به میان آورده است، **الصَّالِحِينَ** متضمن مفهوم مبالغه ميباشد؛ يعني آنان که در نهايت صلاح قرار دارند. (تفسير قرطبي ٣٢٩/١٣).

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِن جَاءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْلَىٰ آلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ ﴿١٠﴾

در میان مردم کسانی هستند که ميگویند به الله ايمان آورده ایم اما هنگامی که به خاطر الله (از سوي دشمنان) مورد آزار قرار ميگیرند فتنه دشمنان را همچون عذاب الهي ميشمارند (و از آن سخت و وحشت میکنند) اما هنگامی که پيروي از سوي پروردگارت بيايد ميگویند ما هم با شما بوديم (و در اين پيروي شريکيم!) آیا خداوند به آنچه در سينه هاي جهانيان است داناتر نيست؟ (١٠)

به تأسف بايد گفت که؛ اظهار ايمان برخی از انسانها، صرف زبانی بوده، و اثري ايمان شان در قلب ديده نمي شود. در ضمن قابل ياد آوري است که: جوهر واقعی انسان را ميتوان در فراز و نشيب ها و حالات گوناگون، زندگی بخوبي درک نمود. طوریکه ايمان واقعی انسان در وقت مشقت و سختی ها بخوبي روشن می شود. و شخصی ايماندار با شخص غير ايماندار به خوبی تشخيص شده مي تواند.

مفسران در تفسير اين آيه مبارکه مي نويسند: تشبيه در «**كَعَذَابِ اللَّهِ**» از اين جهت است که عذاب خدا انسان را از کفر باز مي دارد، و منافقان نيز آزار مردم را مانع ايمان قرار ميدهند. و ايمان مؤمنان چنان اقتضا ميکند که شکیبا و دلیر باشند و عذاب را شيرين تلقی کنند و محنت و سختی را آسایش پندارند، که سرانجام نيك از آن پرهيزگاران است. گاهی ايمان، ادبیت و آزار مردم را بدنبال دارد که بايد تحمل کرد. (صفوة التفسير: تأليف محمد علي صابوني)

اشخاص منافق، دارای خصوصیات فرصت طلبی بوده، به هنگام پیروزی خود را در جمله مؤمن جا زده، و در گرفتن مزایا، اصرار می ورزد. ولی به یاد باید داشته باشند که: تظاهر و پنهان کاری شان برای آنها سودی رسانده نمیتواند و اساساً برای انسان سودی هم ندارد، زیرا ذات پروردگار از درون انسانها بخوبی آگاهی دارد.

امام فخر رازی میفرماید: مکلفان به سه دسته تقسیم می شوند: مؤمن که حسن اعتقادش را نشان میدهد، و کافر که کفر و انکار خود را علنی میکند، و مذبذب که در بین آن دو قرار دارد، ایمان را به زبان ابراز می دارد و کفر را در نهان پنهان می کند. بعد از این که خدا در آیهی **فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لْيَعْلَمَنَّ الَّذِينَ كَذَبُوا** دو گروه را یاد آور شد، در اینجا گروه سوم را یاد آور شده و میفرماید: **وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا**. نکتهی ظریفی که در این آیه نهفته این است که خداوند متعال خواسته است شرف مؤمن صبور و پستی منافق کافر را بیان کند. در آیات قبلی فرمود: مؤمن در راه خدا شکنجه شد تا راهش را رها کند، اما او آن را رها نکرد، و منافق کافر شکنجه شد و دین را رها کرد. او می توانست در ظاهر با آنها کنار بیاید و قلبش به ایمان مطمئن باشد. اما چنین نکرد بلکه دین خدا را به کلی رها کرد. (تفسیر کبیر ۳۷/۲۵).

این آیه ناظر بر گروهی است که در ایمان شان ضعف بود، به طوری که چون از کفار آزار می دیدند، با آنان همراهی و موافقت می کردند و چون قوت اسلام نمایان می شد و الله متعال مؤمنان را در موضعی از مواضع و در سنگری از سنگرها نصرت می داد، می گفتند: ما با شما همراه بودیم.

وَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ ﴿۱۱﴾

و یقیناً خدا کسانی را که ایمان آورده اند، می شناسد و بی تردید منافقان را نیز می شناسد. (۱۱)

در این هیچ جای شکی نیست که الله تعالی از درون انسانها آگاهی مطلق داشت مؤمن و منافقان را خوب می شناسد.

در آیه مبارکه قبلی؛ که منافقان با تأکید، همگامی خود را با مؤمنان و تودهی مردم بیان میکردند، «إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ»، در این آیه، الله تعالی نیز با تأکید میفرماید: من همه را می شناسم.

الله تعالی حال مؤمنان و حال منافقان را برای بندگان خود به توضیح میگیرد: یعنی: الله متعال دو گروه مؤمن و منافق را به وسیله آزمایش در سختی ها از یک دیگر جدا و متمایز گردانیده و اخلاص مخلصان و نفاق منافقان را آشکار میگرداند پس مخلص کسی است که از آزارهایی که می بیند، متزلزل نمی شود و در راه الله چنان که باید صبر و ثبات می ورزد و منافق کسی است که به چپ و راست متمایل میشود پس اگر به او از جانب کافران آزاری رسید، با آنان موافقت و همراهی و تبعیت کرده و به الله متعال کافر میشود و اگر پرچم اسلام و قوت آن بر فراز شده آفتاب پیروزی آن بدرخشد و نشانه های فتح و نصرت نمایان گردد، به سوی اسلام باز میگردد و میپندارد که از مسلمانان است.

مفسران گفته اند: منظور از «وَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ» این است که علم و آگاهی خود را برای انسان ابراز دارد تا برای آنان معلوم شود، وگرنه خدا از گذشته و آینده و حال آگاه است و هیچ چیز بر او پوشیده نیست. بنابر این، علم به معنی ابراز داشتن و نشان دادن است؛ نه این که چیزی از خدا مخفی و پوشیده باشد سپس برایش روشن شود. ابن عباس «علم» را به دیدن تفسیر کرده است. (به آنچه که علامه ابن کثیر در این رابطه نوشته است مراجعه کنید. مختصر ۲۸/۳).

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿۱۲﴾

و کافران به مؤمنان گفتند: از راه ما پیروی کنید (اگر گناهی داشته باشد) ما گناهانتان را به گردن می‌گیریم، ولی در حقیقت هیچ باری از گناهان ایشان را به گردن نگیرند، که ایشان دروغگو هستند. (۱۲)

«اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا»: از راه و روش ما پیروی کنید. از دینو مکتب ما پیروی کنید. اگر توجه فرموده باشید، انسانهای کافر و منحرف، برای دعوت و تشویق دیگران به کارهای خلاف شرعی میگویند: اگر این کار گناهی داشته باشد، گناه آنرا ما به گردن خود می‌گیریم، چه فرق میکند، آنرا انجام دهید. در حالیکه در شرع اسلامی هیچ کس نمیتواند گناه شخصی دیگری را به دوش گیرد.

ابن کثیر گفته است: مانند این است یک نفر بگوید چنان کن گناهش به گردن من. (ابن کثیر ۳۰/۳)

کافران در سخن و گفتار خویش دروغگو هستند، در جهان بینی اسلام، هیچ کس بار کسی را به دوش نمی‌کشد. «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (سوره انعام) و هیچ کس بار (گناه) دیگری را بر دوش نمی‌کشد، بنابر این وعده‌های کفار و شیطان کاملاً باطل و بی اساس است.

مفسر مجاهد بن جبر در شأن نزول این آیه مبارکه مینویسد که: این آیه کریمه درباره کفار قریش نازل شده است.

وَلِيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيَسْأَلَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۱۳﴾
و مسلماً بارهای [گناهان] خود را با بارهای دیگری [از گناهان کسانی که گمراهشان کردند] همراه با بارهای خود حمل خواهند کرد، و روز قیامت از آنچه [به خدا و پیامبر و قرآن] افترا می‌یستند، حتماً بازخواست خواهند شد. (۱۳)

«أَثْقَالٌ»: جمع ثقل، بارهای سنگین. هدف از انبار گناهان است. «أَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ»: بارهای گناهان گمراه سازی دیگران به همراه بارهای گناهان گمراهی خود (سوره: نحل آیه: 25). باید گفت که: منحرف کنندگان، بار منحرف شدگان را نیز بر دوش میکشند.

از این آیه مبارکه معلوم میشود اگر کسی دیگری را به انجام گناهی تحریک کند یا در گناه کردن به او کمک کند او همچون مجرم اصلی گناهکار است. طوری که در حدیث آمده است: «هر کس دیگری را به گمراهی بخواند، گناه خود و گناه پیروی کننده را بدون این که از گناه پیروی کننده کم شود به دوش خواهد کشید». (صحیحین).

همچنان در حدیث دیگری آمده است: «هر کس به سوی هدایت فراخواند، برایش از مزد و پاداش همانند اجری کسانی است که از وی تا روز قیامت پیروی کرده‌اند، بی آنکه از پاداش های خودش چیزی کاسته شود. و هر کس به سوی گمراهی‌ای فراخواند، بر او از گناه همانند گناهان کسانی است که از وی تا روز قیامت پیروی کرده‌اند، بی آنکه چیزی از گناهان خود آنان کاسته شود». (مسلم، عن ابی هریره وابن ماجه، عن انس، قرطبی) مطالعه کننده گرامی!

از این آیه به بعد به داستان و قصه های حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت لوط، حضرت شعیب، حضرت هود، و حضرت صالح و موسی علیهم السلام به بیان گرفته میشود و خوانندگان گرامی را مختصراً با نمونه‌هایی از آزمایش امت های پیشین آشنا می‌سازد.

قابل تذکر که از آن جمله: در آیات (14 الی 15) در مورد قصه و داستان نوح علیه السلام و قومش: معلومات ارایه میگردد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ﴿۱۴﴾

ما نوح را به سوی قومش فرستادیم پس نهصد و پنجاه سال در میان آنان باقی ماند، پس

طوفان آنان را در حالیکه ظالم بودند، فرو گرفت. (۱۴) «لَبِثَ»: ماند. ماندگار شد، درنگ کرد، به سر برد. «أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا»: هزار سال، بجز پنجاه سال. یعنی نهصد و پنجاه سال. عَامًا: سال. أَخَذَهُمْ: آنان را فراگرفت، در گرفت.

طوریکه می دانید؛ یگانه پیامبری که مدّت رسالتش در قرآن بیان شده، مدت رسالت نوح علیه السلام است، طوریکه مدّت رسالت اش نهصد و پنجاه سال گفته شده است، البته تا طوفان نوح. ولی مدّت زندگی آن حضرت و پیامبری آن حضرت پس از طوفان، بیان نشده است.

از ابن عباس (رض) منقول است که حضرت نوح (ع) در سن چهل سالگی مبعوث شد، تا نه صد و پنجاه سال در دعوت تبلیغ و سعی و اصلاح مصروف بود سپس طوفان آمد و شصت سال بعد از طوفان زنده ماند، باین حساب عمر او یکهزار و پنجاه سال شد. (تفسیر کابلی)

باید یادآور شد که: هر یکی از پیامبران به سوی ملت خاصی مبعوث شده‌اند، از جمله: حضرت موسی علیه السلام برای هدایت قوم بنی اسرائیل و حضرت صالح علیه السلام برای هدایت قوم ثمود و حضرت هود علیه السلام به منظور راهنمایی قوم عاد و محمد صلی الله علیه وسلم جهت رهنمایی قریش و سایر عالم بشریت مبعوث گردیده است. مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که: نوح علیه السلام پیامبر نسل قابیل پسر آدم و ذریه‌ی شیث علیه السلام بوده است. (عرانس، ثعلبی، صفحه 46).

مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982) در تفسیر خویش «تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» می نویسد: طوفان به هر پدیده‌ای گفته میشود که به شدت چیزی را در برگیرد از قبیل سیل و باد و تاریکی. اما غالباً برای آب استعمال می شود. (ابو سعود ۱۶۶/۴).

شیخ الإسلام فخرالدین رازی (544 هـ 606 هـ) در تفسیر خویش میفرماید: جمله در آیه متبرکه «وَهُمْ ظَالِمُونَ» متضمن اشاره‌ای لطیف است که عبارت است از این که الله متعال به مجرد وجود ظلم عذاب نمیدهد، بلکه در صورت اصرار برظلم عذاب میدهد. به همین سبب گفته است: «وَهُمْ ظَالِمُونَ» یعنی در حین ظلم آنها را نابود کرد. (تفسیر کبیر ۴۲/۲۵).

در این آیه مبارکه خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم پایداری و صبر و مقاوت وی در راه دعوت است، و برای شان خطر نشان می سازد که نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال قومش را به سوی حق فراخواند و از آنان جز تعدادی اندک ایمان نیاوردند پس ای محمد صلی الله علیه وسلم! تو سزاوارتر به آن هستی که بر این راه صبر و ثبات ورزی زیرا اندک مدتی است که در میان قوم خویش مانده‌ای و در همین اندک زمان، شمار امت و پیروانت بسیار بیشتر از شمار پیروان نوح علیه السلام است.

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ ﴿١٥﴾

پس او و اهل کشتی را نجات بخشیدیم و آن [حادثه] را عبرتی بسیار مهم برای جهانیان قرار دادیم. (۱۵)

أصحاب السفينة: سرنشینان کشتی، کشتی نشستگان، مسافران کشتی. یعنی: نوح و همراهانش در کشتی راکه شامل فرزندان و پیروانش بودند، نجات دادیم. در باره شمار سرنشینان کشتی نوح، اختلاف نظر وجود دارد «و آن را» یعنی: کشتی را «آیتی برای عالمیان گردانیدیم» یعنی: عبرتی بزرگ برای آنان گردانیدیم زیرا این کشتی مدتی مدید برکوه «جودی» باقی بود. به قولی معنی این است: این واقعه را عبرتی برای نسل های آینده و اندرزی برای تمام جهانیان گردانید. (تفسیر انوار القرآن: مخلص هرروی)

در این داستان درس بزرگی است که میتوان مثالی برای نسل های مبارزه را حق باشد همین است که: اگر قابلیت و آمادگی پذیرش نباشد، هزار سال تبلیغ هم اثری ندارد. ولی باید گفت که در تربیت و تبلیغ، صبر و پایداری لازم است. طوری که در این آیه مبارکه پایداری نوح علیه السلام و سرسختی مردم را نشان دهد. واقعیت امر اینست که: بی توجهی به پیام انبیا، ظلم است و ظلم، کلید قهر الهی است.

آشنایی با تاریخ اقوام گذشته، مورد توجه قرآن است. «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا» (بیان تاریخ انبیای پیشین، تسلی بخش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.) سیرت نویسان مینویسند: وقتی ملک الموت، میخواست نفس نوح علیه السلام را قبض کند از وی پرسید که: دنیا را چگونه یافتی؟ جواب فرمود: مثل اینست که یک شخص خانه ای داشت و خانه اش دارای دو دروازه باشد که از یک دروازه داخل میشوی و از دروازه دیگری بیرون میشوی.

عالم دانشمند مرحوم عبدالوهاب نجار، مینویسد: سوره هایی را که سرگذشت نوح علیه السلام در آنها آمده، چهل و سه سوره برشمرده است؛ آن سرگذشت ها در سوره های اعراف، هود، شعراء، قمر و نوح از بقیه مفصل تر است. خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (16 الی 23) داستان و قصه ابراهیم و قومش دلایلی بر اصول سه گانه: توحید، نبوت و معاد، مورد بحث قرار میگیرد.

وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَانْفِقُوا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٦﴾ و [یاد کن] ابراهیم را چون به قوم خویش گفت: الله را بپرستید و از او بترسید، این برای شما بهتر است اگر می دانید. (۱۶)

حضرت ابراهیم علیه السلام، دومین پیامبر اولوالعزم است که پس از نوح علیه السلام مبعوث شده است.

اگر سر لوحه دعوت پیامبرانی الهی را دقیق مطالعه نمایم در خواهیم یافت که: توحید و تقوا، سرلوحه همه ای انبیا را تشکیل می داد.

ابن کثیر در تفسیر خویش می نویسد: خدای متعال خبر بنده و پیامبر و خلیل و دوست خود، «ابراهیم» یعنی پیشوای راستان را یادآور میشود که قوم خود را به عبادت و پرستش خدای یگانه فراخواند. از آنان خواست در پرهیزگاری اخلاص داشته باشند و فقط از الله روزی بجویند و در مقابل نعمت هایش او را سپاسگزار باشند؛ چون سپاس نعمت از آن اوست و به جز او هیچ کس نعمت را عطا نمی کند. (مختصر ابن کثیر ۳/۳۲۲).

دستیابی به خیر، در گرو خداپرستی و تقواست. دستیابی بهشت جایزه کسانی است که بین خیر و شر تمیز کرده و راه خیر را بر گزیده اند.

کسانی که به جای توحید و تقوا به سراغ غیر الله و فساد می روند، در حقیقت جاهل اند. (عالم بی تقوا، جاهل است.)

إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿١٧﴾

شما فقط بتهایی را به جای الله می پرستید و بهتانی بر ساخته اید، بی گمان کسانی که به جای الله می پرستید اختیار روزی شما را ندارند، پس روزی را نزد خداوند بجویند و او را (به یگانگی) بپرستید و او را شکر گزارید که به سوی او باز گردانیده می شوید. (۱۷)

در آیه قبل حضرت ابراهیم علیه السلام به مردم توضیح داد که: بتان و معبودانی را که غیر از الله بزرگوار می پرستی چیزی جز دروغ، افترا و ساخته پرداخته های خوش شما است، این خدایان را که مورد پرستش قرار میدهند توانمندی دادن روزی را به شما ندارد.

بناءً در می یابیم که: تمرکز دعوت ابراهیم علیه السلام را عبادت و اطاعت به وحدانیت الله تعالی تشکیل میداد، و عبادت غیر الله را مردود و بی نتیجه اعلام داشت. در پایان آیه مبارکه یک بار دیگر بر عبادت خدا تأکید بعمل آمده و میفرماید: باید طاعت خویش را برای الله تعالی خالص گردانید، و روز قیامت بازگشت فقط به سوی اوست و هر کس را در برابر اعمالشان مورد حساب قرار می دهد.

وَإِنْ تَكْذِبُوا فَقَدْ كَذَبَ أُمَّمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿١٨﴾

و اگر (رسالت مرا) تکذیب کنید، پس امت های پیش از شما نیز (پیامبران شما را) تکذیب کردند. و بر عهده پیغمبر ما (وظیفه ای) جز ابلاغ آشکار نیست. (۱۸) در این آیه مبارکه با تمام صراحت اعلام می دارد که: اگر محمد صلی الله علیه و سلم را تکذیب کنید، عجیب نیست زیرا شیوه کفار با پیامبران پیشین نیز این چنین بوده است. رسول الله صلی الله علیه و سلم میفرماید: اگر مرا تکذیب کنید این انکار شما به من زیان و ضرری نمی رساند، بلکه فقط به خودتان ضرر می رسانید؛ چرا که قبل از شما ملت های بودند که پیامبران خود را تکذیب کردند و بر اثر آن به عذاب بزرگی الهی گرفتار شدند، و عذابی که دامن آنها را گرفت، دامن شما را هم خواهد گرفت. (این کثیر گفته است: ظاهراً تمام این سخن جزو گفته های ابراهیم خلیل است که به منظور اثبات معاد با آنان به مجادله و محاجه پرداخته است؛ چرا که به دنبال آن میگوید: **فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ**، و امام طبری بر این است که کلام خداوند متعال است که خطاب به مردم مکه ایراد کرده و مرادش تسلیت پیامبر صلی الله علیه و سلم است، و کلام ابراهیم نیست. و نظر این کثیر روشن تر است.) رسالت پیامبران **«وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»** جز تبلیغ اوامر خدا چیزی نیست، و هدایت مردم بر عهده ای او نمی باشد.

طبری گفته است: معنی **«الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»** این است که مبلغ قصد خود را به سمع مخاطب برساند و مقصود را به او تفهیم کند. (تفسیر طبری ۸۹/۲۰).

أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ بَدَأَ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿١٩﴾

آیا آنها ندیدند چگونه خداوند خلقت را آغاز میکند و سپس بازش میگرداند، بی گمان این (اعاده خلقت) بر الله آسان است. (۱۹)

دین مقدس اسلام دین اندیشه و تفکر است و از همه ی انسانها برای اندیشیدن و تفکر دعوت به عمل می آورد. اعتقاد به مبداء، سبب اعتقاد به معاد و بی خبری از قدرت خداوند، مایه ی انکار از معاد است.

در آیه مبارکه آمده است که: آیا آن گروه تکذیبگر ندانسته اند که الله متعال چگونه آفرینش را بدون نمونه پیشینی ایجاد و ابداع کرده و سپس آن را بعد از فانی ساختنش مجدداً همچون مثل اول باز می گرداند؟

قتاده گفته است: یعنی آیا با مشاهده ی دلایل و به کار بردن فکرو اندیشه در نمی یابند که چگونه خدا اجسام را بعد از مرگ اعاده می کند؟

«إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» در حقیقت چنین امری برای الله امر سهل و آسان است. پس چگونه حشر و نشر را انکار می کنند؟ چون آنکه قدرت شروع و آغاز را دارد، توانایی اعاده را نیز دارد.

امام قرطبی میفرماید: معنی آیه همان است که بعضی از مفسرین گفته اند: آیا نمی بینند خدا چگونه میوه ها را می آفریند و مدتی دوام می آورد و سپس از بین می روند و باز آنها را اعاده میکند و این چرخه تا ابد تکرار می شود؟ بدین منوال اول انسان را خلق می کند، سپس بعد از این که از او فرزند و از فرزند او فرزند به وجود آورد، او را به دیار نیستی می فرستد و سایر جانداران نیز چنین می باشند. پس وقتی قدرت او را در زمینه ی خلق و ایجاد دیدید، بدانید که قدرت اعاده را نیز دارد؛ زیرا وقتی قصد ایجاد چیزی را بکند میگوید: بشو، آن هم بلافاصله لباس هستی را به تن می کند. (تفسیر قرطبی ۳۳۶/۱۳).

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٠﴾

بگو: در زمین بگردید پس با تأمل بنگرید که چگونه خلقت را آغاز کرد، باز پیدایش آخرت (باردوم) را ایجاد می‌کند، یقیناً الله بر هر کاری تواناست. (۲۰)
«سیرُوا»: بگردید. یعنی سیر و سیاحت کنید. «انظُرُوا»: بنگرید. دقت، مطالعه و بررسی نمائید.

شیخ سعید حوی در تفسیر «الأساس» مینویسد: «این فرموده خداوند متعال معجزه‌ای از معجزات قرآن کریم میباشد و دلیل بر آن است که این قرآن همه زمانها و مکان‌ها را می‌گنجد. چنانکه دستور سیر و سفر در زمین و نگرش در کیفیت آغاز آفرینش، به ضرورت تحقیق و مطالعه در علم زیست‌شناسی و تحقیق در طبقات زمین و علم باستان‌شناسی اشاره دارد و خود این مستلزم ایجاد مراکز تحقیق در این رابطه است تا کسی که در زمین به قصد عبرت گرفتن گردش می‌کند، از دیدن آنها درس و اندرز بگیرد». (تفسیر انوارالقرآن)

يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ ﴿٢١﴾

هر کس را بخواهد عذاب می‌کند، و هر کس را بخواهد مورد رحمت قرار میدهد، و فقط به سویی او بازگردانده می‌شوید. (۲۱)
تفسیر :

یعنی اینکه الله متعال هر کس از بندگان را که بخواهد در برابر آنچه از اعمال خلاف شرع مرتکب شده عذاب میکند و هر کس از بندگان را که بخواهد در صورتی که توبه کند، به طاعتش عمل نماید و از نافرمانی‌هایش اجتناب ورزد، مورد مرحمت خویش قرار میدهد. و بازگشت تنها به سویی اوتعالی است تا فرمانبردارن را پاداش و نافرمانان را مجازات کند.

شیوه‌ی تربیتی قرآن چنان است که هرگاه مهر و قهر خداوند را بیان می‌کند، ابتدا از مهر و رحمت و سپس از قهر و عذاب سخن می‌گوید، ولی چون این آیه، دنباله‌ی تکذیب کفار است، ابتدا در باره‌ی عذاب و سپس در باره‌ی رحمت بحث نموده است.

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٢٢﴾

و شما نه در زمین و نه در آسمان نمیتوانید خدا را عاجز کنید [تا از دسترس قدرت او بیرون روید]، و شما را به جای خدا هیچ سرپرست و یاور نیست. (۲۲)
امام قرطبی گفته است: یعنی اگر در آسمان هم باشید، خدا را درمانده نمیکنید: وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشِيدَةٍ. (تفسیر قرطبی ۳۳۷/۱۳).

یعنی ای بندگان! شما نه در زمین و نه در آسمان عاجزکننده پروردگارتان نیستید تا در صورت عصیان از قبضه قدرتش بیرون شده یا از عذابش پیشی گیرید.

«وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» «و جز الله برای شما ولی نیست» که با شما دوستی و همیاری نموده و متولی امور شما گردد و شما را از درگرفت الله متعال باز دارد «و نه شما را نصرت دهنده‌ای است» که یاریتان داده و عذاب الله تعالی را از شما دفع کند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَٰئِكَ يَسْأَوْنَ مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٣﴾

و کسانی که آیات الهی و لقای او را منکر شدند اینانند که از رحمت من ناامید شدند، و اینانند که عذابی دردناک [در پیش] دارند. (۲۳)

آن عده از کسانی که برهان‌هایی را که الله متعال بر پیامبرش در کتابش نازل کرده تکذیب کند و بدان کفر ورزیده ادله یگانگی و الوهیت را منکر شود، و آن عده کسانی که منکر زنده شدن پس از مرگ و ما بعد آن شدند و به آنچه که پیامبران صلی الله علیه و سلم به آنان خبر داده‌اند عمل نکردند؛ این عده از اشخاص در روز قیامت نیز از رحمت الهی که بهشت است محروم می‌شوند.

«و آن گروه را عذابی دردناک است» در دنیا و آخرت.
ابن جریر میفرماید: این ناامیدی زمانی است که در آخرت عذاب را میبینند. (تفسیر طبری ۹۰/۲۰).

باید متذکر شد که: تکرار کلمه «اولئک» در آیه ی 23 به این دلیل است که ناامیدی از رحمت پروردگار و چشیدن عذاب پردرد به کفر پیشگان بی باور باز می‌گردد. خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (24 الی 35) موضوعاتی: پاسخ قوم ابراهیم علیه السلام به او، ایمان آوردن لوط علیه السلام، نعمت های الهی، قصه ی لوط علیه السلام و قومش، مورد بحث قرار می‌گیرد:

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٢٤﴾

اما جواب قوم او (ابراهیم علیه السلام) چیزی جز این نبود که گفتند، او را به قتل برسانید یا بسوزانید، ولی خداوند او را از آتش نجات داد. بی‌گمان در این (ماجرا) برای قومی که ایمان می‌آورند، نشانه‌هایی (قدرت الله) است. (۲۴)

ابن کثیر می‌گوید: «ابراهیم علیه السلام روحش را برای خدای رحمان و جسمش را برای آتش سوزان بذل کرد و از این روی است که همه اهل ادیان بر محبت وی اجتماع کرده اند».

مطالعه کنندگان گرامی! یکی از شیوه‌های دعوت مردم به دین، مطلع ساختن جامعه به اضرار بی‌دینی است. در ضمن باید گفت که: محبان الهی در دفاع از اهداف مقدس خویش در هر شرایطی که قرار داشته باشد، یک لحظه هم در رساندن حق آرام نمی‌نیشند. طوریکه حضرت ابراهیم علیه السلام در مسیر رسالت الهی خویش ابتدا به سراغ پدر یا کاکا و قوم خویش می‌رود و آنانرا به سوی توحید و یکتا پرستی دعوت میکند و چون نتیجه‌ای حاصل نمیشود در دومین مرحله به سراغ بت‌ها می‌شتابد و همه آنها را درهم می‌شکند، آنگاه فطرتشان را مخاطب قرار داده و به بیدار کردن قوم خویش می‌پردازد و سر انجام پس از اندرز و توبیخ، آنها را به تعمق و اندیشه وامی‌دارد.

نتیجه فعالیت های توحیدی حضرت ابراهیم علیه السلام این می‌شود که بعد از شکستادن بتها خواستار محکمه او میشوند، محکمه بر سوختناندن حضرت ابراهیم علیه السلام حکم صادر می‌کند. تا بدین وسیله به آلام خویش تسکین دهند. بناءً همه افراد قوم به جمع آوری هیزم آغاز می‌کنند. تا حضرت ابراهیم را فدای خدایان خویش نماید. مفسران می‌نویسند که در جمع آوری هیزم حتی زنان مریضی نیز نذر می‌کردند اگر شفا یابند به جمع آوری هیزم بپردازند. بعد از جمع آوری هیزم های زیاد آنها را آتش زدند چون آتش مشتعل گردید، حضرت ابراهیم علیه السلام را در آن انداختند لیکن خداوند بلافاصله دستور داد «يَنَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ ﴿٦٩﴾» [الأنبياء: 69] (ما به آتش دستور دادیم که ای آتش سرد و سالم باش بر ابراهیم. بدین وسیله معجزه‌ی بزرگ خدایی به وقوع پیوست و آتش سوزان (به امر الله تعالی) آن چنان سرد گردید که ابراهیم در بحبوحه‌های آن احساس سرما می‌کرد و کید دشمنان خدا به سوی خودشان برگشت.

قرآن عظیم الشان در (آیه 66 سوره انبیا) میفرماید: «**قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ**» (66) (ابراهیم) گفت: پس آیا شما بجای خداوند چیزی را می پرستید که هیچ سودی برای شما ندارد و هیچ زیانی به شما نمیرساند؟! «**أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ**» (67) (اف بر شما و بر هر چه که غیر از خدا پرستش می کنید، آیا نمی اندیشید؟!)

«**قَالُوا حَرِّفُوهُ وَ انصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ**» (68) (اما مشرکان لجوج و متعصب) گفتند: اگر میخواهید کاری انجام دهید! او را بسوزانید و خدایانتان را یاری کنید.

«**قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ**» (69) (و سرانجام آتشی فراهم آورده و ابراهیم را به درون آن انداختند، اما ما گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت باش).

«**وَ ارادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ**» (70) (و اگر چه) آنان برای او (تدبیر بد و کیدی را اراده کردند، ولی ما آنها را از زیانکارترین (مردم) قرار دادیم).

«**وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوَأَكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ**» (۲۵)

و (ابراهیم) گفت: جز این نیست که غیر از الله بتانی را معبود قرار داده‌اید که برای دوستی میان شما در زندگی دنیاست، باز در روز قیامت بعضی از شما بعضی دیگر را انکار می‌کند و بعضی از شما به بعضی دیگر لعنت می‌فرستد و جایگاهتان آتش دوزخ است و برای شما مددگاری نیست. (۲۵)

«**مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ**»: به خاطر محبت میان خود. مراد این است که بتهایی که میپرستید، مجسمه افراد صالح یا بزرگان قوم است، یا این که پدران خود را بر پرستش چنین بت‌هایی دیده‌اید و محض تقلید از ایشان و چشم هم چشمی یکدیگر، شما هم آنها را می پرستید. و یا این که پرستش بت های مخصوص رمز وحدت هر قوم و قبیله‌ای بشمار می‌آمد و بت پرستی تنها به خاطر دوست داشتن و جانبداری از قوم و قبیله بود و بس. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

«**فَأَمِّنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**» (۲۶)

پس لوط علیه السلام به ابراهیم علیه السلام ایمان آورد، و [ابراهیم علیه السلام] گفت: به درستی که من به سوی پروردگارم مهاجرت می‌کنم، که فقط او توانای شکست ناپذیر و حکیم است. (۲۶)

لوط علیه السلام:

شخصیت والای معاصر ابراهیم علیه السلام و از پیغمبران بزرگ الله بود (سوره: شعراء 160-175). لوط علیه السلام؛ از جمله یکی از پیامبران مشهور است، که نام مبارکش بیست هفت بار در قرآن عظیم الشان ذکر شده است، داستان لوط علیه السلام بطوری تفصیلی در سوره هود و سایر سوره های بیان یافته است.

اکثریت مفسران از جمله ابن عباس (رض) در تفاسیر خویش لوط علیه السلام را خواهر زاده حضرت ابراهیم علیه السلام معرفی داشته اند. همچنان، در تورات سفر پیدایش باب 14 آمده که لوط برادر زاده ابراهیم بود.

طوری که در آیه فوق خواندیم: «**فَأَمِّنَ لَهُ لُوطٌ**» حضرت لوط علیه السلام که برادر زاده‌اش بود وقتی دلایل روشن را دید، اولین شخصی بود که به حضرت ابراهیم علیه السلام ایمان آورد و او را تصدیق کرد. ایمان آوردن حضرت لوط علیه السلام، نوعی اعلام حمایت و تقویت حضرت ابراهیم علیه السلام بود. ایمان آوردن او را در تمام آنچه که با خود از پیام های حق آورده بود، تصدیق کرد.

«**وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي**» «و گفت» ابراهیم علیه السلام «من به سوی پروردگار خود هجرت می‌کنم» یعنی: من از دیار قومم به جایی هجرت می‌کنم که بتوانم در آن پروردگارم را پرستش کنم.

مفسران در تفاسیر خویش مینویسند: همان بود که از «کوئی» که قریه‌ای در سواد کوفه در عراق است به سوی «حران» و سپس از آنجا به شام هجرت کرد در حالیکه برادر زاده اش لوط علیه السلام و همسرش ساره نیز با وی همراه بودند. قابل یاد آوری است که حضرت ابراهیم علیهم السلام، اولین پیامبری است که به خاطر دین بر هجرت و ترک وطن مجبور شد، و این مهاجرت در سن هفتاد و پنج سالگی اتفاق صورت گرفت. (تفسیر قرطبی)

خوانندگان گرامی!

لوط علیه السلام به هدایت کاکایش ابراهیم خلیل الله در شهر سدوم واقع در اطراف شرق کشور فعلی اردن مستقر گردید. قوم آن شهر کافرترین و فاجرترین اقوام در آن منطقه بودند. در خبث طینت و قبح سیرت قوم نمونه عصر خود به شمار می رفتند. این قوم از جمله مردمان قطع الطریق بودند، مجالس و شب نشینی های مجللی را غرض بر پا کردن منکرات (همجنس بازی) بر می داشتند. همدیگر را از انجام منکرات منع نمی کردند. چه بد اعمالی بدی نه بود که این قوم بدان دست نمی زدند. آنها مرتکب گناهی شدند که در واقع شنیع ترین جرم‌ها بود و کسی قبل از ایشان مرتکب آن نشده بود.

در مورد عمل شنیع «همجنس بازی» این قوم، قرآن عظیم الشان میفرماید: «أَتَاتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَلَمِينَ (165) وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ (166)» (الشعراء: 165-166) (آیا از (فطرت پاک) مردم جهان (مخالفت میکنید و زنان را گذاشته) به سراغ مردان میروید. (166) و همسران را که پروردگارتان برای شما آفریده است، میگزارید؟ بلکه شما مردم تجاوزکارید.)

این قوم هیچ عمل منکر و قبیحی را منکر نمی پنداشتند. در قساوت قلب و فساد اخلاق آن چنان غرق شده بودند که بی‌شرمانه در مجالس به انجام عمل لواط برمی‌خاستند. خداوند حضرت لوط را در میان آنها مبعوث فرمود، ایشان را به خدا پرستی و ترک قبیاح دعوت نمود بلکه هیچ اهمیتی به او نکردند و اعتنایی به نصایح او ندادند، بلعکس گفتند: اگر از این تبلیغات دست نکشی تو را از دیار خود بیرون خواهیم کرد. «قَالُوا لَنْ لَمْ تَنْتَه يَلُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ (167)» [الشعراء: 167] (گفتند: ای لوط! اگر (از عیبجویی ما) دست برنداری، حتماً از بیرون رانده‌شدگان خواهی بود.)

جز چند تن از خوبان آن دیار که از منکرات آن‌ها بیزار می‌کردند، کسی به او ایمان نیاورد و قوم فاجر تصمیم به اخراج او و مؤمنان گرفتند.

سبب این اخراج چه بوده؟ بی‌شرمانه و وحشیانه می‌گویند: «إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ (82)» [الأعراف: 82]. (آخر اینان مردمان پاک و پرهیزگاری هستند.) آنها انسان‌هایی هستند که می‌خواهند خود را پاک نگهدارند!

عفت و پاکدامنی و دوری از کثافت‌کاری بخصوص همجنس بازی از نظر این بدبخت‌های ستمگر جرم تلقی می‌شود و باید انسان به خاطر آن مجازات شود و این امر به هیچ وجه جای تعجب نیست چون منطق و طبیعت طغیان صفتان و سرکشان در طول تاریخ این چنین بوده و هست. ولا حول ولا قوة إلا بالله. (رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم: شیخ علی صابونی، (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۲۷)

و به (ابراهیم) اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و پیامبری و کتاب را در نسلش قرار دادیم و پاداشش را در دنیا به او دادیم، و بی تردید او در آخرت از جمله صالحان است. (۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْكِتَابَ»: مراد جنس کتاب است و شامل زبور و تورات و انجیل و قرآن

میگردد. «الصَّالِحِينَ»: (بقره/130). صالح بودن، عالی‌ترین درجه کمال انسانی در اعتقاد و ایمان و قول و عمل و اخلاق است، و بسیاری از پیغمبران از خدا تقاضا کرده‌اند تا ایشان را جزو صالحان قلمداد فرماید (سوره هاه: نمل/19، قصص/27، شعراء/83، صافات/100). «أَجْرَهُ»: مراد مجموعه افتخارات دنیوی است. از قبیل: مدح او، درود فرستادن بر او تا دنیا دنیا است، بخشیدن فرزندان بایسته، ادامه خط نبوت در دودمان او. (ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

تفسیر
 خداوند متعال به حضرت ابراهیم اسحاق را به عنوان فرزندی پیامبر عنایت کرد و بعد از اسحاق نواسه اش یعقوب پیامبر را به وی بخشید و در نسل ابراهیم پیامبران گرامی قرار داد که از بارگاه خداوند متعال کتابهای نازل شده را آوردند. هیچ پیامبری را نفرستاد جز از پشت وی، این کثیر گفته است: علاوه بر این که خدا او را به عنوان «خلیل» برگزید که این خصلتی پسندیده و بزرگ بود، او را پیشوای بشر قرار داد و نبوت را در نسل او قرار داد. ابراهیم پیامبری نبود که ذریت و نسلی نداشته باشد، تمام پیامبران بنی اسرائیل از نسل فرزند او یعنی «یعقوب» بودند. و از نسل اسماعیل جز پیامبر عربی صلی الله علیه و سلم پیامبری بر نخاست. همچنان باری تعالی به ابراهیم علیه السلام پاداش عملش را در دنیا عنایت کرد؛ با نام و آوازه نیک، ثنا و ستایش خلق و نسل پاک و صالح و او در آخرت نیز از رستگاران به رضوان الله و نجات یافتگان از عذابش می‌باشد.

اسحاق علیه السلام:

اسحاق علیه السلام پسر حضرت ابراهیم علیه السلام و مادرش سارا است. او دومین فرزند حضرت ابراهیم علیه السلام است. ملایکه‌ی اطهار تولد او را مژده دادند. انبیای بنی اسرائیل از نسل او بوجود آمده‌اند و نبوت در ذریه‌ی ابراهیم (اسحاق و اسماعیل) متمرکز گشته است.

«وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ» (العنکبوت: 27) (پیغمبری را در نسل و ذریه‌ی ابراهیم قرار دادیم.)

رسالت اسحاق علیه السلام:

قول راجح اینکه اسحاق علیه السلام به سوی کنعانی‌ها (در سرزمینی که آن‌ها سکونت داشتند) (شام و فلسطین) و در محیطی که ابوالانبیاء ابراهیم علیه السلام می‌زیست، مبعوث گردید. رسالت او به سوی قومی بود که در میان آنها زندگی میکرد.

حضرت اسحاق علیه السلام 180 سال زندگی بسر برد، و در سرزمین کنعانیان وفات کرد و در الخلیل (حبرون) نزدیک پدرش ابراهیم علیه السلام در آن دفن گردیده بود، دفن گردید. علیهم أفضل الصلاة والسلام.

یعقوب علیه السلام:

یعقوب علیه السلام پسر اسحاق علیه السلام پسر ابراهیم علیه السلام، مادرش رفقہ‌ی دختر بتوئیل پسر ناحور پسر آزر است که مؤرخان او را (تاریخ) می‌گفتند. ناحور برادر ابراهیم علیه السلام بود یعقوب پدر اسباط دوازدهگانه‌ی بنی اسرائیل است. نسب بنی اسرائیلیان به او میرسد.

یعقوب علیه السلام به (اسرائیل) موسوم بود. خداوند می‌فرماید: «كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَاتُوا بِالْتَّوْرَةِ» [آل عمران: 93]. (همه‌ی غذاها بر بنی اسرائیل حلال بود، جز آنچه اسرائیل پیش از نزول تورات بر خود حرام کرده بود.)

نزد اهل تورات معروف است که خداوند او را اسرائیل نام نهاد و در زبان عبری به معنای روح الله است. مقصود این است که بدانیم اسرائیل نام یعقوب است. چنانکه توضیح دادیم و قوم یهود به او نسبت داده می‌شوند.

وفات یعقوب علیه السلام:

حضرت یعقوب علیه السلام در غم دوری فرزندش یوسف علیه السلام که مورد حسادت و مکر برادران قرار گرفت، بینی خود را از دست داد بعد خداوند روشنیایی دیده را به او بازگردانید. «فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقِيَهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَأَرْتَدَّ بِصِيرًا» [یوسف: 96]. (هنگامی که مزده رسان بیامد و پیراهن را بر چهره‌اش افکند بینا گردید.)

حضرت یوسف علیه السلام و یعقوب علیه السلام در مصر دوباره همدیگر را دیدند و با هم جمع شدند. یعقوب علیه السلام در سن 147 سالگی بعد از گذشت هفده سال از ملاقات دوباره‌ی او با یوسف علیه السلام، فرزند دلبندهش، دارفانی را وداع گفت. یعقوب علیه السلام به پسرش یوسف وصیت کرد که، نزد پدرش اسحاق علیه السلام دفن شود. یوسف علیه السلام وصیت او را عملی نمود و او را در جوار قبر حضرت اسحاق علیه السلام در حبرون در شهر الخلیل دفن نمود. صلوات الله علیهم أجمعین. (رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم: تألیف: شیخ علی صابونی، (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَأَعْتَابُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿٢٨﴾
ولو ط را [نیز فرستادیم]، آن گاه به قومش گفت: شما کار بسیار زشتی مرتکب میشوید که پیش از شما هیچ یک از جهانیان آن را انجام نداده اند. (۲۸)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْفَاحِشَةُ» عمل بی نهایت زشت و ناپسند. اهل لغت میگویند: «قبیح» عملی است که زشتی آن آشکار باشد، و هر فعلی که زشتی آن بیش از اندازه و خارج از حد باشد، «فاحشه» نام دارد. «نَادِيكُمْ» یعنی مجلس شور و شب نشینی.
تفسیر:

در آیه مبارکه آمده است که: پیامبر خدا لوط را یادکن؛ روزیکه به قومش گفت: «إِنَّكُمْ لَأَعْتَابُونَ الْفَاحِشَةَ» ای جماعت! شما مرتکب زشت ترین و ناپسندترین عملی که همانا مقاربت جنسی با مردان به جای زنان بود بر آنان انکار کرد و به آنها خبر داد که «مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ» هیچکس از امت‌های پیشین و هیچ مخلوقی مرتکب این عمل زشت نشده است و بر این کار زشت بر آنها پیشی نگرفته است؛ زیرا این عمل خلاف فطرت، خلاف عقل و خلاف شریعت‌های آسمانی است.

مفسران گفته اند: از بس که این عمل، یکی از اعمال قبیح. تنفرانگیز است که قبل از آنها هیچ کس مرتکب آن نشده است؛ زیرا بی‌اندازه زشت و قبیح است. اما قوم لوط مرتکب آن شدند. قبل از قوم لوط، هیچ مذکری بر مذکری دیگر این کار را نکرده است. (به نقل از البحر المحيط ۱۴۹/۷).

خداوند متعال از داستان انبیاء و پیغمبران بزرگوار به کرات سخن رانده و موعظه‌های فراوان و درس عبرت‌های زیاد را (که در سیره مطهر و زندگی شرافتمندانه آنها نهفته بوده) یادآور شده است. تا ما انسان‌ها از این نصایح پیروی نمایم، و سیره معطر و اخلاق حسنه‌ی ایشان را سرمشق زندگی خویش قرار دهیم، و روشنی هدایت شان را به نسل دیگری انتقال دهیم. طوری که قرآن عظیم الشان در (آیه 111 سوره یوسف) میفرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ». (به حقیقت در سرگذشت آنان عبرت برای همه‌ی اندیشمندان است یک افسانه‌ی ساختگی نبوده بلکه کتاب‌های پیشین را تصدیق و پیغمبران را تأیید می‌کند.)

لوط علیه السلام:

لوط علیه السلام یکی از پیغمبران بزرگوار است. خداوند در سوره‌های الأعراف، هود، الحجر، الشعراء و النمل و غیره از او سخن به میان آورده است در برخی داستان او را به صورت مفصل بیان کرده است و در بعضی دیگر به طور مجمل و کوتاه.

سلسله نسب لوط عليه السلام:

لوط عليه السلام پسر هاران پسر تارح يعني آذر است. بدین وسیله نسبت او به ابراهیم علیه السلام میرسد. لوط برادر زاده‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام بود و خداوند او را در زمان ابراهیم علیه السلام مبعوث فرمود، حضرت ابراهیم علیه السلام و هاران و ناحور برادر و همگی از آذر بودند.

لوط علیه السلام پسر هاران بود، لوط به ابراهیم علیه السلام ایمان آورد. روش هدایت او را در پیش گرفت.

بعد همراه او از عراق هجرت کرد و در همهی سفرها همراه او بود. خداوند او را به سوی اهل سدوم که در حوزة‌ی اردن است، مبعوث کرد و بین او و قومی که در میان آنها مبعوث گردیده بود هیچ رابطه‌ی نسبی وجود نداشت چون عضو قبیله نبود. بر خلاف صالح علیه السلام و هود علیه السلام و شعیب علیه السلام که از میان قبایل خود مبعوث گردیده بودند. (برای تفصیل مراجعه شود به رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم:

تألیف: شیخ علی صابونی، (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

أَنْتُمْ لَتَأْتُونَ الرَّجَالَ وَ تَقَطُّونَ السَّبِيلَ وَ تَأْتُونَ فِي نَادِيكُمْ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٩﴾

آیا شما با مردان آمیزش میکنید و راه (فطری و شرعی تناسل) را قطع مینمایید و در محفل عمومی خود [در انظار یکدیگر] این کار بسیار زشت را مرتکب میشوید. پس جواب قوم او جز این نبود که گفتند: اگر راست میگوئی عذاب الهی را برای ما بیاور! (۲۹) «تَقَطُّونَ السَّبِيلَ»: راه زنی می‌کنید و مردمان را میکشید و اموال شان را به سرقت می‌برید. با عدم زناشوئی با زنان، و انجام عمل لواط، راه تولید نسل را تعطیل میکنید. «ترجمه معانی قرآن» نَادِيكُمْ کلمه «نادی» یعنی مجلس شور و شب نشینی. و یا هم مجلس عمومی. در تفاسیر آمده است که: قوم لوط از نظر ادب و اخلاق کاملاً سقوط کرده، در فساد و تباهی غرق بودند؛ طوریکه در مجالس عمومی، به یکدیگر کلمات و مزاق های قبیح استعمال می نمودند، مصروف، قمار بازی بودند، در این مجالس مردان خود را برهنه مینمودند، به مسافران و رهگذران به سنگ و چوپ میزدند. و در حضور مردم، از خود باد معده خارج می کردند، با مسافران لواط نموده و اموالشان را به غارت می بردند. با تأسف باید گفت که با در نظر داشت موجودیت راه طبیعی و شرعی ازدواج برای ارضای غریزه شهوت، قوم لواط مصروف همجنس بازی، بودند.

عمل قبیح وزشت و تنفر انگیزی که در این قوم رایج شده بود، در تاریخ بشری هیچ قومی دست به چنین عمل قبیح نزده بود.. (به نقل از البحر المحیط ۱۴۹/۷).

قوم لوط در جنب عمل همجنس بازی از جمله قوم های رهن و قطع الطریق بودند: «و تَقَطُّونَ السَّبِيلَ» طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم، راه مسافری را گرفته و اموال شان را به غارت می بردند. قوم لوط در رهنی خود شهرت داشتند: طوریکه مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر مینویسد: در راه مردم کمین می گرفتند، آنها را می کشتند و اموالشان را میبردند. (مختصر ابن کثیر ۳/۳۵).

«وَ تَأْتُونَ فِي نَادِيكُمْ الْمُنْكَرَ» و در مجالس و نشست‌هایتان آشکارا اعمال ناشایست را انجام می‌دهید.

مجاهد در مورد قوم لوط می نویسد: آنان در ملاً عام و در حضور یکدیگر نزدیکی با مذکر را انجام می‌دادند. ابن عباس (رض) گفته است: هر کس از کنار آنها عبور می‌کرد، بند تنبان را باز می‌کردند و با سنگ و فحش و سوت زدن و با سایر اعمال زشت او را میراندند. «فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ» وقتی قوم خود را اندرز میداد و آنها را برحذر می‌داشت، جوابی

نمی دادند جز اینکه: «إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّنَا بَعْدَابِ اللَّهِ» به طریق تمسخر و استهزا می گفتند: ای لوط! عذابی را که ما را به آن تهدید می کنی بیاور. «إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» اگر در مورد نزول عذابی که ما را به آن تهدید می کنی، راست می گویی.

امام فخر رازی گفته است: اگر گفته شود: در اینجا «إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّنَا» آمده و در جای دیگر «إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرَجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ»، پس وجه جمع و توافق این دو چگونه می باشد؟ در جواب می گوییم: لوط در ارشاد و نصیحت قومش ثابت و پایدار بود، و همیشه نهی و تهدید را بر آنان تکرار می کرد، بار اول آنها گفتند: عذاب را بیاور. سپس از بس زیاد تکرار کرد و ساکت ننشست، گفتند: لوط را اخراج کنید. (تفسیر کبیر ۵۹/۲۵)

سپس وقتی از آنان ناامید شد، از خدا درخواست یاری کرد: درخواست عذاب، از زبان اقوام سایر انبیا نیز بیان شده است؛ قوم نوح و عاد گفتند: «فَاتِنَا بِمَا تَعْدُنَا» «هود، ۳۲»، قوم ثمود از حضرت صالح خواستند: «فَاتِنَا بِمَا تَعْدُنَا» «اعراف، ۷۰»، همچنین در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم گروهی گفتند: «إِنَّنَا بَعْدَابِ» (انفال، ۳۲) اشاعه فساد اخلاقی، مجتمع انسانی را به فساد عقیدتی سوق می دهید. ولی شیوع فساد، نباید مانع نهی از منکر برای صالحین شود. رسم و رواج دادن گناه علنی، از قبیح ترین گناهان بشمار می رود.

نباید فراموش کرد که: عاقبت گناه علنی، رسوایی همیشگی است. (قوم لوط مدتی کوتاه، گناه علنی داشتند؛ اما ده ها قرن بدنام شدند.)

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ ﴿۳۰﴾

[لوط] گفت پروردگارا مرا بر قوم فسادکار غالب گردان. (۳۰)

امام فخر رازی می فرماید: بدانید که هیچ یک از پیامبران نابودی قوم خود را خواستار نشده است، مگر این که یقین پیدا کرده باشد که در وجودشان خیر و صلاحی نیست. نوح علیه السلام گفته است: «إِنَّكَ إِنْ تَذَرَهُمْ يَضِلُّوا عِبَادَكَ»، و همچنین وقتی لوط علیه السلام دید آنها در حال حاضر مفسدند و در آینده هم امید صلاحشان نمی رود، برای آنها خواستار عذاب شد. (تفسیر کبیر ۵۹/۲۵).

بنابر همین فهم بود که لوط علیه السلام علیه قومش دست به دعا برداشت و گفت: پروردگارا! از تو درخواست میکنم که مرا بر قوم (فاسد و) تبهار پیروز گردان.

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبَشْرَى قَالُوا إِنَّا مَهْلِكُو أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ ﴿۳۱﴾

و زمانی که فرستادگان ما با بشارت [ولادت اسحاق] نزد ابراهیم آمدند، گفتند: ما هلاک کننده این شهریم، چرا که اهل آن ظالمان اند. (۳۱)

«رُسُلُنَا»: فرستادگان ما هدف از آن فرشتگان مأمور نابودی قوم لوط علیه السلام است. زمانیکه ملائک الهی نزد ابراهیم علیه السلام آمدند و ی را به تولد اسحاق به عنوان فرزندی پیامبر و بعد از اسحاق به تولد یعقوب که او نیز پیامبر خواهد بود، مژده دادند. در ضمن «گفتند: ما اهل این قریه را هلاک کننده هستیم» یعنی: هلاکت قوم لوط را به حضرت ابراهیم علیه السلام در میان گذاشتند.

هدف از قریه: شهر سدوم است که قوم لوط در آن زندگی بسر می بردند، «زیرا اهل آن ظالم بودند» و در ستم و فساد غرق شده اند، طبیعت آنان گمراهی و انکار است.

مفسران گفته اند: بعد از این که لوط علیه السلام قوم خود را دعا کرد، خدا دعایش را مستجاب نمود و برای نابود کردن آنها ملائک خود را فرستاد. این ملائک در اوی سري زدند نزد ابراهیم علیه السلام، در قدم اول آنحضرت را مژده تولد فرزند صالح به حضرت ابراهیم علیه سلام شدند، سپس موضوع مأموریت خود را به او در جریان قرار دادند، ابراهیم در مورد برادر زاده اش، لوط با آنها مجادله کرد و گفت:

قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٣٢﴾

ابراهیم گفت: لوط در آنجاست. گفتند: ما به کسانی که در آنجا هستند، داناتریم، حتماً او و خانواده اش را نجات می‌دهیم، به جز همسرش که از باقی ماندگان (در عذاب) خواهد بود. (۳۲)

ابراهیم علیه السلام به فرشتگان گفت: آخر لوط نیز در آنجاست، پس با وجود آن بی‌گناه، و او سزاوار عذاب نیست؟ چگونه آن شهر را نابود می‌کنید؟ فرشتگان جواب دادند: «قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا» فرشتگان در جواب گفتند: ما به لوط و ساکنان قریه آگاه‌تریم.

مفسر صاوی گفته است: این بحث بعد از مجادله‌ی سوره‌ی هود اتفاق افتاده است: «يَجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ»، که به آنها گفته بود: آیا قریه را نابود می‌کنید که در آن سی صد نفر مؤمن موجود است؟ گفتند: نه. آنگاه گفت: آیا تنها اگر یک نفر مؤمن را در آن باشید آن را ویران می‌کنید؟ گفتند: نه. آنگاه گفت: «إِنَّ فِيهَا لُوطًا»، در جوابش گفتند: «نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا» (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۳/۲۳۶).

گفتند: ما به کسانی که در آنجا هستند از خوبان و بدان «داناتریم» نسبت به تو پس میدانیم که لوط هم در آنجاست «بی‌گمان او و خانواده‌اش را نجات می‌دهیم» از عذاب «جز زنش را که از باقی ماندگان است» در عذاب پس با عذاب شوندگان باقی میماند و جزء نجات یافتگان نیست.

همسر لوط علیه السلام در هلاک شدگان است:

همسر لوط علیه السلام نیز به دلیل اینکه به خداوند ایمان نداشت، با هلاک شدگان به هلاکت رسید و عذابی که بر قوم فرود آمد دامنگیر او نیز شد، و اینکه او همسر یک پیامبر است، سودی به حال او نبخشید. زیرا خداوند وعده‌ی هلاکت همه کافران را داده بود و او هم از جمله‌ی آنها بود: «فَأَنجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٨٣﴾» [الأعراف: ۸۳]. (پس لوط و مؤمنان بر او و خانواده‌ی او را نجات دادیم مگر همسرش را که او از جمله‌ی نابود شوندگان گردید.)

خواینده محترم! دیده شد که: وابستگی رمز نجات نیست؛ بلکه فروتنی رمز نجات است. «لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ» (همسر لوط، به او وابسته بود؛ اما خود فروتن نبود.) دیده می‌شود که داشتن القاب و عنوان اجتماعی مهم نیست؛ ایمان و عملکرد معیار است. «إِلَّا امْرَأَتَهُ» (همسر پیامبر بودن به تنهایی ارزش نیست، بلکه همراهی و تبعیت از او ارزش است)

سهیلی گوید: نام همسر لوط «والهه» بود و لوط با دو دخترش از هلاکت نجات پیدا کرد. (برای تفصیل مراجعه شود به رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری)

وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُونَكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٣٣﴾

و هنگامیکه فرستادگان مابه سوی لوط آمدند به علت [حضور] ایشان غمگین و خفه شد، (فرشتگان) گفتند: مترس و غمگین مباش که ما نجات دهنده تو و خانواده‌ات هستیم، مگر همسرت که از باقی ماندگان (در عذاب) خواهد بود. (۳۳)

بعد از این که فرشتگان ما نزد لوط آمدند، لوط علیه السلام؛ از آمدن‌شان غمگین و ناراحت شد؛ زیرا او ایشان را بشر پنداشت و چون به پلیدی قومش خوب آشنا بود، می‌دانست که قصد انجام چه فعل زشتی را دارند. در جامعه‌ی فاسد، اشخاص مؤمن در تنگنا و حالت دشوار و سختی قرار می‌گیرند و حتی در مورد حفظ مهمان و ذریه‌ی خود نیز نگرانند.

از جانب دیگر: نگرانی درونی، در چهره اثر انسان تاثیر عمده و اساسی، میگذارد. فرشتگان با دیدن آثار نگرانی در چهره حضرت لوط، فهمانند که: از جانب الله تعالی مأمورند. و برای شان گفت: «وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَ لَا تَحْزَنْ» به خاطر ما ترس و نگرانی را به خود راه نده و غصه‌ی ما را هم مخور، آن گناهکاران دستشان به ما نمی رسد. «إِنَّا مُنْجُونَ وَ أَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ» زیرا خداوند متعال تو و خانواده‌ات را از عذاب نجات خواهد داد به جز زنت را که همراه با قومت از هلاک شدگان می‌باشد. ملاحظه مینمایم که: پیوند خانوادگی، انسان را از عذاب نجات داده نمیتواند، بلکه عامل که نجات دهنده از عذاب آخرت است همانا، ایمان و عمل صالح است که بمثابة کلید نجات می باشد. و از جانب دیگر ملاحظه نمودیم که: مؤمنان با شنیدن وعده‌های حق و آرام بخش، غصه و اضطراب نجات می یابند.

إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَىٰ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٣٤﴾

ما بر اهل این شهر، به سبب آن فسق که مرتکب می شوند، عذاب سخت را از آسمان فرود آورنده هستیم. (۳۴)
هدف از «قریه»، در آیه مبارکه همان «سَدوم» است که قوم لوط در آن زندگی بسر می بردند و نفوس زیادی داشتند.

«فسق» به معنای خروج از طاعت است که روشن‌ترین نمونه آن شرک و کفر میباشد. در آیه مبارکه آمده است: ای لوط! بی‌تردید خداوند متعال بر شهر قوم لوط عذابی سخت از آسمان فرود خواهد آورد چراکه آنان با سنگ‌هایی سنگباران خواهند شد. به قولی: مراد سوزاندنشان با آتشی است که از آسمان فرود به قولی دیگر: زلزله و سنگباران است؛ چنان‌که در غیر این آیه، آمده است. «به سبب آن‌که فسق می‌کردند» یعنی: به سبب فسق و نافرمانی‌شان. (تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی)
ابن کثیر میفرماید: جبرئیل دهات آنها را از اعماق زمین برکند و آنها را تا نزدیک آسمان بلند کرد و آنگاه آنان را زیرورو (سرچپه) کرد و سنگ‌های «سَجِيل» را بر آنان فرو ریخت، و خدا در آن دیار دریاچه‌ای ناپاک و بدبو به وجود آورد و تا روز رستاخیز آن را مایه‌ی عبرت قرار داد، و تا روز معاد در عذابی شدید خواهند ماند. (مختصر ابن کثیر ۳/۳۶).

واقعیت امر اینست که: عملکرد انسانها، در طبیعت تأثیرگذار می باشد. بطور مثال همانطوریکه عمل خیر و عمل نیک، باعث نزول نعمت و رحمت الهی میگردد، طوریکه قرآن عظیم الشان در (سوره اعراف آیه 96) میفرماید:

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» به عکس، گناهان، نعمت‌ها را تبدیل به عذاب می‌کند.

تکرار گناه و اصرار بر گناه سبب نزول قهر الهی است. بناءً باید گفت که: از آسمان، هم رحمت الهی (مانند باران و وحی) نازل میشود و هم قهر و عذاب الهی.

وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٣٥﴾

و البته از آن (قریه) برای قومی که تعقل می کنند، نشانه روشن باقی گذاشتیم. (۳۵)
باید گفت که عبرت گرفتن، هم به دقت و تعقل نیاز دارد. اشخاص غافل با دید سطحی نمی توانند حقایق را درک کرده و عبرت بگیرند.
خوانندگان گرامی!

در آیات (36 الی 40) مطالبی را در مورد داستان وقصه‌ی شعیب علیه السلام، هود علیه السلام، صالح علیه السلام و موسی علیه السلام و اقوامشان، مطالعه میفرماید.

وَ إِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٣٦﴾

و نیز به سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم؛ پس گفت: ای قوم من! الله را بپرستید و روز قیامت را انتظار برید و در زمین تبهکارانه فتنه و آشوب برپا نکنید. (۳۶)
تَعْتُوا «عَثُو» و «عَثُو» به معنی فساد شدید است. عَثَا يَعْتُو، و عَثَا يَعْتُو به یک معنی می باشند. (تفسیر قرطبی ۳۴۳/۱۳).

زیرا آنان علاوه بر این که به الله متعال و پیامبرش کافر بودند، در معاملات از وزن و پیمانه می‌کاستند و راه را بر مردم می‌زدند.
«مَدِين» از جمله شهری‌های است که در جنوب غربی کشور اردن موقعیت دارد، و اکنون به شهر «معان» مشهور است.

حضرت شعیب علیه السلام:

نام حضرت شعیب علیه السلام بصورت کل ده بار در قرآن عظیم الشان تذکر یافته است از جمله در سوره‌های: (اعراف، هود، شعراء و عنکبوت...) الله تعالی او را به سوی مردم مدین مبعوث فرمود. مردم مدین به «اصحاب الأیكة» نیز شهرت دارند. «كَذِبَ أَصْحَابُ أَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ» (176) إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ (177) [الشعراء: 176-177]. (ساکنان آیکه پیغمبران را دروغگو نامیدند* هنگامی که شعیب بدیشان گفت: هان پرهیزگاری کنید.)

بعضی از مفسران عقیده دارند «اصحاب الأیكة» قوم دیگری غیر از مردم مدین بوده‌اند خداوند بعد از هلاک مردم مدین شعیب را به سوی آنها فرستاد آنها نیز او را تکذیب کردند در نتیجه خداوند آنها را به عذاب موسوم به «یوم الظلة» روز سایه (روز ابری) گرفتار کرد. اما قول صحیح این است که اهل مدین همان قوم موسوم به «اصحاب الأیكة» هستند. شعیب پسر میکیل پسر یشجر پسر مدین یکی از فرزندان ابراهیم خلیل الله است. مادرش دختر لوط علیه السلام بود. بعد از لوط علیه السلام مبعوث گردید. خداوند در داستان قومش میفرماید: «وَمَا قَوْمٌ لُوطٍ مِّنْكُمْ بِبَعِيدٍ» (89) [هود: 89] (قوم لوط علیه السلام از شما چندان دور نیست). رسالت شعیب علیه السلام قبل از رسالت موسی علیه السلام بوده است. چون خداوند بعد از ذکر نوح علیه السلام و هود علیه السلام و صالح علیه السلام و لوط علیه السلام و شعیب علیه السلام بحث از موسی علیه السلام به میان می‌آورد. «ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمُ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ» [الأعراف 103]. (سپس به دنبال آنان موسی علیه السلام را همراه با دلایل روشن و معجزات متقن خود به سوی فرعون و اطرافیان او فرستادیم.)

این آیه دلالت دارد بر اینکه شعیب علیه السلام قبل از موسی علیه السلام و هارون علیه السلام زندگی کرده است. اما بعضی از تاریخ نویسان به خطا رفته‌اند و گفته‌اند: شعیب علیه السلام چند قرن بعد از موسی علیه السلام مبعوث شده است. اما این سخن با نص سابق منافات دارد. این عده به اشتباه (شعیا) را که یکی از انبیای غیر مذکور در قرآن است شعیب علیه السلام گرفته‌اند و خطا از اینجا ناشی شده است، برخی از محققین روی این مسئله تحقیق کرده و بیان کافی نموده‌اند. (برای تفصیل بحث می‌توانید به رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری) مراجعه فرمایید.

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ (۳۷)

پس او را تکذیب کردند؛ در نتیجه زلزله سختی آنان را فرا گرفت، پس در خانه‌های خود از پای درآمدند. (۳۷)
جَاثِمِينَ دست به زانو نشستند.

درس عبرت از داستان شعیب علیه السلام:

عملکرد این قوم جای تعجب است! پیغمبر خدا آنها را به سوی دعوتی انسانی کریم و واضح همچو آفتاب در وسط آسمان فرا می‌خواند ولی در جواب او می‌گویند: «مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا نَقُولُ وَإِنَّا لَنَرُّكَ فِينَا ضَعِيفًا» [هود: 91].

(بسیاری از چیزهایی را که می‌گویی نمی‌فهمیم و ما شما را در میان خود ضعیف می‌بینیم.)

با اینکه دعوت شعیب علیه السلام برای قوم مثل آفتاب واضح بود، زیرا آنها را به ترک عبادت غیر خدا دعوت می‌کرد، ولی آنها او را به اخراج از شهر تهدید می‌کردند او آنها را به ترک منکر قبیح (تطفیف در پیمانها و میزان) دعوت می‌کرد ولی مسخره‌کنان او را به سخف‌ترین کلمات جواب میدادند و نماز و عبادت او را مسخره می‌نمودند. «قَالُوا يَشْعِيبُ أَصْلَوْتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ» [هود: 87]. (گفتند: ای شعیب آیا نماز هایت به تو دستور میدهد که ما چیزهایی را ترک کنیم که پدرانمان آنها را پرستیده‌اند و ما نمیتوانیم به دلخواه خود در اصول خویش تصرف کنیم تو که مرد شکیبیا و خردمندی هستی.)

به راستی جای تعجب است که عالم و دانشمند از سوی جاهل نادان مورد تمسخر واقع شود و دیوانه‌ی عاقل را به مسخره بگیرد و فرد سفیه و احمق خود را صاحب حجت و برهان عنوان کند و بخواهد با استفاده از حجت واهی و خیالی و بیبنیادش، بر خصمی که به سوی طهارت و عفت و پاکی فرا می‌خواند اقامه‌ی حجت نماید، چه زمانی استقامت و پاکدامنی و فضیلت نقص و عیب تلقی شده اما منطق بگی و عدوان فضیلت و شرافت میباشد؟! چنانکه قوم لوط به پیغمبر و پیروان مؤمنش می‌گفتند: «أَخْرِجُوهُمْ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يِّتَطَهَّرُونَ» [82] «موقف قوم شعیب نیز با پیغمبرشان چنین بود و می‌گفتند: «وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِن آتَيْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذَا لَخَسِرُونَ» [الأعراف: 90]. (اشراف و سران کافر قوم او گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید در این صورت شما زیانکار می‌گردید.)

هلاکت قوم مدین:

آنها از فرط حماقت از شعیب علیه السلام خواستند قطعه‌ای از آسمان بر آنها بباراند اگر در دعوتش صادق است، عذاب روز ابری (الظلة) بر آنها فرود آمد خداوند به مدت 7 روز سرمای شدیدی بر آنها مسلط کرد طوری که آب هایشان به غلیان درآمد بعد ابری به سوی منطقه‌ی آنها آمد جهت فرار از گرما زیر سایه‌ی آن جمع شدند چون همگی زیر سایه جمع شدند؛ زمین زیر پاهایشان به لرزه درآمد صدای شدیدی آنها را فرا گرفت و آتشی از آسمان فرود آمد و آنها را در کام خود فرو برد. «فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ» [الشعراء: 189]. سر انجام او را تکذیب کردند، و عذاب روز سایبان (سایبان از ابری صاعقه خیز) آنها را فرا گرفت، یقیناً آن عذاب روزی بزرگی بود. شعیب علیه السلام بعد از نابودی قومش مدتی زندگی کرد بعد در مقطعی از زمان (فاصله‌ی میان وفات یوسف علیه السلام و تولد و نشأت موسی علیه السلام) از دنیا رفت. ظن غالب بر این است که حوادث نابودی قومش بعد از انتقال بنی اسرائیل به سوی مصر بوده است. والله أعلم (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

وَعَادًا وَتَمُودَ وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِينِهِمْ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ» [38]

ما طایفه عاد و تمود را نیز هلاک کردیم، و مساکن (ویران شده) آنها برای شما آشکار است، و شیطان کارهایشان را برایشان آراسته نمود و آنان را از راه (راست) بازداشت در حالیکه صاحبان بصیرت و عقل بودند. (38)

قوم عاد:

قوم عاد در سرزمین احقاف به طرف یمن در جنوب شبه جزیره عربستان زندگی می کردند. سرزمین احقاف از نظر موقعیت جغرافیایی در شمال حضرموت قرار دارد. در شمال آن، ربع الخالی و در شرق آن، عمان قرار دارد. مکانی که شهر و دیار آنها در آن واقع شده بود امروزه صحرا و شن زار است و هیچ کس در آن زندگی نمی کند. این در حالی است که قبلاً آباد و پر از نعمت بود. قوم عاد، همان «عاد ارم» هستند که به «عاد اول» نامگذاری میشوند. اما عاد دوم، متأخرتر هستند.

این قوم بسیار قوی و تنومند بوده اند. خداوند هیکلی درشت به آنها بخشیده بود. دارای زندگی مرفه بودند ساختمان ها و قصرهای بزرگ و بلند بنا مینهادند در قلعه های محکم و استوار زندگی میکردند اطراف آنها را باغها و چشمه سارها احاطه کرده بود. در ناز و نعمت و رفاهیت و خوش گذرانی غرق شده بودند.

عادیان چنان قوی هیکل دار اینبیهی جسمی قوی بودند وقتی راه می رفتند زمین زیر پای آنها به لرزه در می آمد، مغرور و سرمست از قوت و توان خود بودند و در روی زمین تکبر ورزیدند و از امر رسول خدا نافرمانی کردند و برای مدت ها راه سرکشی و طغیان را در برگرفتند؛ تا سرانجام به عذاب الهی گرفتار شدند و خداوند آنها را بوسیله باد شدید به هلاکت انداخت.

عبادت قوم عاد:

قوم هود علیه السلام بت هایی داشتند که به جای خدا آنها را پرستش میکردند، آنها اولین گروهی بودند که بعد از طوفان راه بت پرستی در پیش گرفتند. ابن کثیر میفرماید: آنها دارای سه بت به نام صدا، صمودا و هرا بودند. (البدایة والنهایة ج 1 ص 121). آنها اعرابی جفا پیشه، کافر، سرکش و متمرّد بودند.

حضرت هود آنها را از عذاب خدا بیم می داد، سرنوشت قوم نوح را برای آنها مثال می زد. نعمت های خدا را به یاد آنها می آورد و برای آنها توضیح می داد که در مقابل نصیحت اجری از آنها نمی طلبد. تصمیم گرفتند از او انتقام بگیرند او را متهم به دیوانگی و سفاهت نمودند، به اینکه خدای آنها از او انتقام گرفته و صدمه ای بر او وارد کرده و استهزایی که از ناحیه ی آنها به او میشود بخشی از عذاب خدای آنها است که بر او فرود آمده است.

هلاکت قوم عاد:

زمانی که طغیان و سرکشی قوم عاد در مقابل پیغمبر خدا، هود به اوج رسید و نصیحت او برای آنها مؤثر واقع نشد و راه نافرمانی و طغیان را هر چه بیشتر در پیش گرفتند، خداوند متعال سه سال تمام بارش باران را بر منطقه آنها حبس کرد، تا اینکه بلا و سختی بر آنها شدت گرفت به فریادرسی و رهایی طلبی برخاستند. خداوند ابری بر آنها فرستاد آنگاه خوشحال شدند، گمان بردند نشانه و مژده ی بارش باران است و دعای آنها قبول شده و مشمول رحمت خدا واقع شده اند. چون سایه آن بر سر آنها رسید آنها بسیار سیاه یافتند ترس و خوف وجود آنها را گرفت. بعد باد بر آنها وزیدن گرفت. اما چه بادی؟ بادی عقیم و بی باران خداوند هفت شبانه روز متوالی این باد شدید را بر آنها مسلط کرد سرانجام همگی به واسطه آن به کام مرگ و نابودی فرو رفتند و لاشه ی مرده آنها همچو تنه ی درخت خرمای افتاده بر زمین، افتاد.

محل سکونت قوم ثمود:

مساکن ثمود از سنگ تهیه شده بود، لذا خداوند در قرآن آنها را «اصحاب الحجر» نام برده است: «وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحَجَرِ الْمُرْسَلِينَ ﴿80﴾ وَعَآئِنَهُمْ ءَايَاتُنَا فَكَانُوا عَنْهَا

مُعْرَضِينَ (871)» [الحجر: 80-81]. (ساکنان سرزمین حجر فرستادگان را تکذیب کردند. ما آیات خود را بر ایشان فرستادیم ولی آنان بدان‌ها پشت کردند و روی‌گردان شدند.) منطقه‌ی حجر میان شام و حجاز واقع شده، مسافرانی که از راه خشکی از حجاز عازم شام میشوند از آنجا عبور میکنند. هم اکنون این منطقه به «گذرگاه شتر» مشهور است و آثار ویرانه‌ی این قوم تاکنون نیز پابرجاست و به «مدائن صالح» مشهور است.

اصل قبیله ثمود:

مؤرخان در اصلیت قبیله‌ی ثمود و زمان وجود آنها اختلاف کرده‌اند بعضی گفته‌اند: بقیه پس مانده قوم عاد هستند، گروه دیگر گفته‌اند: پس مانده برخی از افراد تنومند هستند که از غرب فرات به این منطقه آمده بودند. برخی از خاور شناسان عقیده دارند آنها گروهی از یهودیان بوده‌اند که در این منطقه سکونت گزیدند و وارد فلسطین نشدند. اما این رأی باطل است چون یهود تنها بعد از خروج حضرت موسی با بنی اسرائیل از سرزمین مصر شناخته شده‌اند و قبل از آن اثری از آن‌ها در تاریخ وجود ندارد. لذا امکان ندارد که آنها یهودی بوده باشند.

بنابراین صحیح‌ترین قول این است که بگوییم: آنها اعراب و از بقای قوم عاد بوده‌اند. کلام خداوند متعال از زبان حضرت صالح نیز این ادعا را تایید میکند: **«وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَخَذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا» [الأعراف: 74].** (و یاد کنید هنگامی که شما را پس از قوم عاد جانشینان [انان] قرار داد و به شما در آن سرزمین استقرار داد که از هامونش قصرهایی میسازید و از کوه‌ها خانه‌هایی می‌تراشید).

ابن کثیر می‌فرماید: آن‌ها قبیله‌ی مشهور بودند که «ثمود» نام داشتند. بنام پدر بزرگشان ثمود پسر جدین شهرت داشتند. از قبایل اعراب عربه بودند در منطقه‌ی حجر (واقع در میان حجر و تبوک) اقامت داشتند. رسول خدا هنگام خروج به سوی تبوک با اصحاب از آنجا گذر کرد چون در کنار خانه‌های حجر قرار گرفتند مردم از آب چاه‌های آن آشامیدند و با آن خمیر درست کرده و نان پختند. چون رسول خدا فهمید دستور داد منجل‌ها را بریزند و خمیرها را به شتران بدهند و دستور داد از آنجا کوچ کنند تا در کنار چاهی که شتر (صالح) از آن نوشیده بود قرار گرفتند و فرمود: بر این عذاب شدگان وارد مشوید مگر گریه‌کنان، اگر گریه نکنید احتمال دارد آنچه (عذابی) که بر آنها فرود آمد بر شما نیز فرود آید.

عبادت قوم ثمود:

قوم ثمود بت پرست بودند و به خدای یکتا ایمان نداشتند. خداوند حضرت صالح را در میان ایشان مبعوث کرد نعمت‌های خدا را به یاد آنها آورد راه سعادت و هدایت را به آنها نشان داد. به ایشان گوشزد کرد که خلفاء و جانشینان قوم عاد در روی زمین هستند. آنها را به تقوا امر فرمود و از عبادت بتان بازمنع نمود، اما آنها به دعوت او کمترین اعتنایی نکردند و در گمراهی و بت پرستی بیشتر غرق شدند. سرزمین آنها حاصل خیز و منبع خیرات و برکات بود باغ‌ها و بست‌های زیبا، رودبارها و چشمه‌سارهای جاری و بسیاری از نعمات داشتند، الله متعال این نعمت‌ها را به یاد ایشان آورد: گروه ناچیزی به او ایمان آوردند و بقیه راه عصیان و سرکشی در پیش گرفتند و به رسالت او کافر شدند. از او خواستند معجزه‌ای بیاورد که مؤید رسالتش باشد.

او معجزه‌ی شتر برای آنها آورد که نشانه‌ی بزرگی بود و بر نبوت او دلالت میکرد، زیرا شتر از تخته سنگ سختی بیرون آمد و با چشم سر خود شاهد شکافته شدن سنگ و بیرون آمدن شتری در آستانه‌ی وضع حمل از آن بودند، مع هذا از ایمان سر باز زدند. (رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ ﴿٣٩﴾

و قارون و فرعون و هامان را [نیز نابود کردیم]. و البته موسی با دلایل و براهین روشن نزد آنان آمده بود، اما ایشان در زمین تکبر و سرکشی کردند، ولی پیشی گیرنده [براراده و قضا و قدر ما] نبودند [تا بتوانند از عذاب ما بگریزند]. (۳۹)

در این هیچ جای شکی نیست که عاقبت استکبار، و مستکبرین تباهی و نابودی است و سرنوشت شوم آنان، درس عبرتی برای عالم بشریت است، شکل و اشکال استکبار و مستکبر این در طول تاریخ مختلف و متنوع است؛ قارون مظهر مال پرستی بود و فرعون و هامان مظهر قدرت پرستی، ولی همه‌ی آنان در طغیان، سرکشی و لجاجت با حق مشترک بودند. زر و زور، در برابر قدرت خداوند عاجز و بی اثر است. «سنت الله متعال، اتمام حجت و سپس مؤاخذة است.»

در آیه فوق الله تعالی میفرماید: «وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ» موسی فرزند عمران با دلایل روشن و درخشان آیات نمایان نزد آنان آمد. «فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ» پس در زمین استکبار ورزیدند» و در زمین فساد افروختند. از عبادت خدا و اطاعت پیامبر امتناع و سر پیچی کردند. «وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ» «و سبقت گیرنده نبودند» یعنی: با این استکبار و گردنکشی، از عذاب ما گریزنده نبودند. بلکه او تعالی بر آنان صاحب اقتدار بود و همه در قبضه وی قرار داشتند. امام طبری گفته است: یعنی از چنگ ما فرار نکردند. بلکه ما بر آنان تسلط یافتیم. (طبری ۹۶/۲۰).

فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذُنُوبِهِمْ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٤٠﴾

پس همه را به گناهانشان گرفتار کردیم، پس برای بعضی از ایشان طوفان همراه با سنگریزه فرستادیم، و بعضی از ایشان را بانگ مرگبار فرا گرفت، و برخی از ایشان را در زمین فرو بردیم، و برخی دیگر را غرق کردیم. و الله نبود که بر آنان ظلم کند بلکه آنان خود به خویشتن ظلم می کردند. (۴۰)

«حاصب»، به معنای طوفان همراه با سنگریزه ها و «خسف»، به معنای فرو رفتن در زمین است.

قبل از همه باید گفت که: سرنوشت هر کس در گرو اعمال خود اوست. مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر میفرماید: یعنی سزای شان مناسب با اعمالشان بود. (مختصر ۳/۳۷).

طوری که در آیات متذکره خواندیم که: «فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا» «پس بعضی از آنان بودند که بر آنان تندبادی فرستادیم» یعنی: بادی را که با خود ریگ و سنگریزه می آورد بالای ایشان فرستادیم. مانند قوم لوط.

«وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ» و بعضی از آنان بودند که با فریاد مرگبار هلاک ساختیم مانند قوم صالح و شعیب ثمودی ها و مردم مدین بودند.

«وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ» و بعضی را مانند «قارون» و یارانش با دارایی و املاکش در زمین فرو بردیم.

«وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا» و بعضی از آنان را هم در دریا غرق کردیم، که آنان قوم نوح علیه السلام و فرعون و هامان و سر بازانش بودند.

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» و البته چنان نبود که الله تعالی آنان را به گناهان دیگران عذاب کند بلکه به گناهی که خود مرتکب شده بودند عذاب شان کرد؛ و بر خود ظلم و ستم کردند.

سزای هر قومی متناسب با گناه آن قوم از جانب پروردگار با عظمت داده میشود. بلی سزای های الهی در برخی از موارد از مسیر همین عوامل طبیعی است. و در این هیچ جای شکی نیست که همه جزاها تنها به روز قیامت محول نمیگردد، بلکه برخی از اقوام در همین دنیا گرفتار جزا میگردند. بناءً از مهلت دادن الله تعالی نباید مغرور شویم، در این هیچ جای شکی نیست که: عاقبت گناه، سزا است. خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (41 الی 43) به بحث؛ تشبیه و همانندی حال بت پرستان دنیا پرست به حال عنکبوت، مورد بحث قرار گرفته است.

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾

داستان کسانی که به جای الله دوستان گرفته اند، مانند داستان عنکبوت است که خانه ای [بی دیوار، بی چت و بی حفاظ] برای خود بنا کرده باشد، در حالیکه سستترین خانه‌ها خانه عنکبوت است، اگر می‌دانستند. (۴۱)

«كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ...»: خانه عنکبوت هر چند از عجایب آفرینش است، ولی در سستی ضرب المثل است و سست‌تر از آن تصور نمی‌شود. «أَوْهَنَ» ضعیف‌تر. و هن یعنی ضعف.

قبل از همه باید گفت که: به مناسبت این آیه، این سوره، بنام عنکبوت مسمی گردیده است. اگر توجه فرموده باشید؛ عنکبوت، در محلات متروکه برای خود خانه می‌سازد، طوریکه شرک نیز هم در روح‌های دور از الله جا گرفته و تأثیر می‌گذارد. عنکبوت، در جهان خود طوری وانمود می‌سازد که گویا صاحب خانه است، و خانه‌اش در برابر حوادث، امکان مقاومت را دارد، مشرک نیز به چنین توهمی دچار می‌باشد. در حالیکه خانه‌ی عنکبوت، تنها اسم خانه را دارد؛ و دارای هیچگونه اساس و بنیادی نمی‌باشد. بنای شرک، مانند خانه‌ی عنکبوت سست و بی اساس و متزلزل است.

الله متعال وصف کسانی که به عوض خدا بتان و معبودانی را به پرستش گرفته و از آنها نفع رسانی و دفع زیان را امید می‌دارند مانند وصف عنکبوت است که خانه سست و لرزان برای خویشتن ساخته است تا در آن سکونت گزینند، اما آن خانه در هنگام نیازش بدان، هیچ به کارش نمی‌آید.

امام قرطبی می‌فرماید: این مثلی است که خدا آن را برای اشخاصی آورده است که به غیر از او خدایانی برگرفته است که نه سودی برایش دارند و نه زیانی را از او دفع می‌کنند، همان‌طور که خانه‌ی عنکبوت آن را نه از گرما حفظ می‌کند و نه از سرما. (قرطبی ۳۴۵/۱۳)

«وَ إِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» و بی‌گمان سست‌ترین ناچیزترین و بی‌ارزش‌ترین، خانه‌ی عنکبوت که هیچ خان‌هایی از خانه‌هایی که حشرات برای خود می‌سازند، از آن سست بنیادتر نیست، و اگر میدانستند عمل آنها هم از این قبیل است، بت‌ها را پرستش نمی‌کردند.

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٤٢﴾

بی‌گمان خداوند هر چیز را که به جای او به پرستش می‌گیرند، می‌شناسد و او غالب با حکمت است. (۴۲)

در حقیقت الله متعال به بتان و همتایانی که جز وی می‌پرستند دانا است و میداند که آن خدایان عاجز و ناتوانند؛ نه سودی می‌رسانند و نه زیانی.

تشبیه ساختن شرک به تار عنکبوت، برخاسته از علم خداوند است. بناءً به جای تکیه بر غیر الله که مانند خانه‌ی عنکبوت سست و بی اساس است، باید به خداوند قوی و شکست‌ناپذیر توکل و اتکا داشته باشیم و از توسل به غیر از الله دست برداریم.

وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ ﴿٤٣﴾

و این مثل ها را برای مردم بیان می کنیم، ولی جز اهل معرفت و دانش در آنها تعقل نمی کنند. (۴۳)

پس از تمثیل پروردگار با عظمت مشرکین به تار عنکبوت، فرمود: ما با این تمثیلات واضح حقیقت توحید را بیان خواهیم کرد، ولی باز هم تنها عالمان دین هستند که از تمثیلات درک و فهم حاصل میکنند، کسانی دیگر تدبیر و فکر و اندیشه نمی کنند، تا برای آنها واضح گردد.

امام بغوی با سند خود از حضرت جابر (رض) روایت نموده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم، در ضمن تلاوت این آیه مبارکه فرمود: عالم کسی است که در کلام الهی از فکر و اندیشه کار گیرد، و بر طاعت او عامل باشد، و از کار های ناخشنود کننده او تعالی، اجتناب ورزد.

از این آیه مبارکه معلوم شد که کسی تنها با فهم قرآن و حدیث به نزد الله متعال عالم نمی باشد، تا وقتی که در قرآن و به تدبیر و فکر و اندیشه عادت نداشته باشد، و تا وقتی که کردار خود را مطابق به قرآن نسازد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (44 الی 45) در باره: فایده ی آفریدن آسمانها و زمین، تلاوت قرآن و بر پاداشتن نماز (آداب اسلامی) بحث بعمل آمده است.

خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٤﴾

الله آسمانها و زمین را به حق آفریده است، بی گمان در این امر مایه عبرتی برای مؤمنان است. (۴۴)

إِنَّ مَا أَوْحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ إِنَّ مَا أَوْحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ ﴿٤٥﴾

آنچه از کتاب به سوی تو وحی شده است بخوان و نماز را برپا دار، چون نماز (مسلمان را) از فحشا و منکر باز می دارد و البته ذکر الله بزرگتر است. و الله آنچه را انجام می دهد، می داند. (۴۵)

ادای نماز باعث زیادت تقوا، شکست شیطان و روشنی نفس انسانی می گردد: در آیه مبارکه میفرماید ای پیامبر! آنچه را الله تعالی از آیات قرآن عظیم به سوی تو وحی نمود به مردم بخوان و بدان عمل کن. زیرا قرآن حاوی محاسن آداب و مکارم اخلاق است. رابطه پیامبر صلی الله علیه وسلم با مردم از طریق تلاوت آیات قرآن و ابلاغ اوامر خداوند به آنان و رابطه او با خدا از طریق عبادت و نماز است.

همچنان طوری که مشروع ساخته با کاملترین روش به اقامه نماز پرداز؛ چون پایبندی به نماز با شرایط و آدابش، و نمازی که متضمن خشوع و فروتنی باشد و چنان که باید نماز گزار آنرا ادا نماید و در نماز فروتن باشد و عظمت خدا را به خاطر داشته باشد، و در مورد آنچه که میخواند بیندیشد، چنین نمازی او را از ارتکاب محرمات و منکرات باز می دارد.

نماز صاحب خود را از ارتکاب گناه و انجام فحشا و منکر باز می دارد. و نماز ستون دین است. بلی! کسی که نماز را به وجه احسن ادا کند، حق تعالی دلش را به ایمان آباد می سازد و ضمیرش را به یقین منور می نماید.

«وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» ذکر پروردگار در نماز و بیرون نماز بزرگتر و بهتر از هر چیز دیگر است، یا ذکر الله تعالی در نماز از اینکه از فحشا و منکر باز می دارد بزرگ تر است.

یاد خدا عبارت است از این که عظمت و جلالش را در نظر داشته باشی، و در نماز و خرید و فروش و امور زندگی او را مدّ نظر داشته باشی و در تمام امور از او غافل نشوی. **«وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ»** پروردگار مَنان به اعمال نیک و بد بندگان خود آگاه است و به نیکوترین وجه پاداش آن را به شما می دهد.

ابو العالیه میفرماید: در نماز سه خصلت مقرر است: اخلاص، بیم و یاد الله، پس اخلاص او را وادار به امر به معروف می کند، و بیم او را از ارتکاب منکر و ناشایست باز می دارد، و ذکر الله، قرآن-هم امر می کند و هم نهی، پس هر نمازی خالی از قسمتی از این سه باشد نماز نیست. (مختصر ابن کثیر ۳/۳۸).

از ابن عباس (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: **«مَنْ لَمْ تَنْهَهُ صَلَاتِهِ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمَنْكَرِ لَمْ يَزِدْ مِنْ اللَّهِ إِلَّا بَعْدًا»**. «هر کس نماز وی او را از فحشا و منکر باز نداشت، با آن نماز جز دوری از الله متعال چیز دیگری نیفزوده است».

واقعیت اینست که: در پیشگاه پروردگار با عظمت، نماز از عظمت و مقام خاصی برخوردار است. نقش اصلاحی نماز در شخص و جامعه حدسی و پیشنهادی نیست، بلکه قطعی است. اگر نماز انسان، او را از فحشا و منکر باز نداشت، باید در قبولی نماز خود شك کند.

حضرت انس (رض) صحابی جلیل القدر حکایت می کند که: جوانی از انصار با رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز جماعت می گزارد اما در عین حال دزدی و هیچ چیز از کارهای ناپسند را فرو نمی گذاشت، اصحاب چگونگی حال او را به رسول الله صلی الله علیه وسلم گزارش فرمودند، و ایشان در حدیث شریف فرمودند: **«بِقِيْنًا نَمَازِشْ بِه زُوْدِيْ اُو رَا بَاز خَوَاهد دَاشت»**. پس دیر زمانی نگذشت که آن جوان توبه کرد و حالش به صلاح آمد آن گاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: **«أَيَا بَه شَمَا نَگفتم که نمازش او را به صلاح خواهد آورد؟»**.

پایان جزء بیستم

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (46 الی 49) در باره شیوه ی راهنمایی و دعوت اهل کتاب به دین اسلام بحث بعمل آمده است.

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَاللَّهُنَّ وَاللَّهُمُّ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿٤٦﴾

با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی که از آنها مرتکب ظلم و ستم شدند، و به آنها بگوئید ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده ایمان داریم، معبود ما و شما یکی است و در برابر او تسلیم هستیم. (۴۶)

«وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»

کلمه «جَدَلٌ»، «جَدَالٌ» و «مجادله» از کلمه «جَدَلٌ» گرفته شده اند که اولین معنای آن به شدت تاباندن و بافتن ریسمان و امثال آن است؛ چنانکه زمخشری میگوید: «جَدَلُ الْحَبْلِ: فَتْلُهُ». معنای دوم «جَدَلٌ» به زمین زدن طرف مقابل است؛ چنانکه گویند: **«وَوَطَّغْنَهُ جَدَالَهُ»** (زمین) انداخت (زمخشری، 1979م، صفحه 85).

سومین معنای «جَدَلٌ» محکم و نیرومند شدن چیزی از قبیل حیوان یا دانه است؛ از این رو، هنگامی که بچه آهو قوی شود، گویند: **«جَدَلٌ وَوَلَدُ الظَّبْيَةِ»** و باز شکاری را به دلیل

نیرومندیش «أَجْدَل» نامند (فیروز آبادی، 1410ق، ج3، ص 474) از طرفی، ابن اثیر «جَدَل» را مقابله دلیل با دلیل (ابن اثیر، 1367ش، ج1، ص 248) و ابن منظور آن را سرسختی در مخاصمه و قدرت بر آن می داند و می گوید: «رَجُلٌ جَدِلٌ» یعنی شخصی که در مخاصمه قوی است (ابن منظور، 1404ق، ج11، ص105).

جدال (مجادله) نیز در لغت به معنای گفت‌وگویی خصمانه آمده است. صاحب مفردات گوید: «جدال به معنای گفت‌وگویی همراه با نزاع و ستیزه جویی و چیرگی بر یکدیگر است» (راغب، 1412ق، ص 189).

معانی اصطلاحی جَدَل و جِدال:

جدال در اصطلاح دو مفهوم دارد؛ یکی مطلق و کلی که در این معنا، رویا رویی‌ها و مباحثاتی است که به قصد غلبه و اسکات خصم به‌کار می رود و در علوم مختلف چون فقه، کلام و فلسفه کاربرد دارد.

جرجانی در تعریف جدل به معنای عام می‌گوید: «جدل، رفع فساد از سخن خصم است با دلیل یا شبهه، و یا قصد تصحیح سخن وی است که درحقیقت همان خصومت است» (جرجانی، 1403ق، صفحه 74). در این معنا، از جدل به آداب مناظره و علم خلاف نیز تعبیر می شود.

وجوه جدال در قرآن:

مشتقات جدل 29 بار در قرآن عظیم الشان به‌کار رفته است. بیشتر آیات قرآن در موضوع جدال که به ابعاد جدال باطل می پردازند، دو آیه 125 نحل و 46 عنکبوت به مبحث جدال احسن اشاره کرده‌اند. پس از منظر قرآن جدال به دو دسته جدال احسن و غیر احسن - که شامل جدال حسن و جدال باطل است - تقسیم می‌شود که جدال باطل به دلیل خصوصیات، ریشه‌ها و پیامدهایش امری مذموم است؛ اما جدال احسن در همه این ابعاد با آن متفاوت است.

تأکید قرآن بر طریقه احسن:

دستور خداوند به انجام شیوه احسن، تنها در مورد جدال مطرح نیست؛ بلکه با تکیه بر نظام احسن در تکوین، نظام تشریح نیز بر تراز احسن طراحی شده و روش بهتر و طریقه احسن در همه عرصه‌های زندگی انسان ارائه شده است؛ از جمله توصیه به بهترین برخورد در آیه «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» (فصلت/ 34) و بهترین گفتار در آیه «وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (اسراء/ 53) و دستور به بهترین تحیت در آیه «وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها» (نساء/ 86) و بهترین تبعیت در آیه «وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ» (زمر/ 55).

گفتنی است تعبیر «بالتی هی احسن» در قرآن شش بار آمده است که دو مورد درباره نحوه تصرف در مال یتیم در آیات «وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ» (انعام/ 152) «وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ» (اسراء/ 34) به‌کار رفته و دو مورد درباره نحوه برخورد با بدی‌ها در آیات «وَ لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» (فصلت/ 34) و «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ» (مؤمنون/ 23) به‌کار رفته است.

مطالعه کنندگان گرامی!

«جدال احسن» به گفتگویی گفته می‌شود که همراه آن طعنه، استهزاء، ناسزا و اهانت نباشد، بلکه بر اساس استدلال و محبت و با انگیزه‌های اصلاحی باشد.

از کلمه‌ی «قولوا» بعد از سفارش به جدال احسن، استفاده می‌شود که این لحن آیه، خود نمونه‌ی جدال احسن است.

«وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ». (با اهل کتاب، جز به روشی که از همه بهتر است مجادله نکنید)؛ تعبیر به «الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»، تعبیر بسیار جامعی است که تمام روش های صحیح و مناسب مباحثه را شامل می شود، چه در الفاظ، چه در محتوای سخن، چه در آهنگ گفتار، و چه در حرکات دیگر همراه آن.

بنابر این، مفهوم این جمله آن است که: الفاظ شما مؤدبانه، لحن سخن دوستانه، محتوای آن مستدل، آهنگ صدا خالی از فریاد و جنجال و هر گونه خشونت و هتک احترام، همچنین حرکات دست و چشم و ابرو، که معمولاً مکمل بیان انسان هستند همه باید در همین شیوه و روش، انجام گیرد.

و چه زیبا است تعبیرات قرآن، که در یک جمله کوتاه، یک دنیا معنی نهفته است! اینها همه، به خاطر آن است که هدف از بحث و مجادله، برتری جوئی و تفوق طلبی و شرمنده ساختن طرف مقابل نیست، بلکه هدف، تأثیر کلام و نفوذ سخن در اعماق روح طرف است، و بهترین راه برای رسیدن به این هدف همین شیوه قرآنی است. که میفرماید: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (با اهل کتاب، جز به روشی که از همه بهتر است مجادله نکنید)

امام فخر رازی گفته است: وقتی مشرک به عملی ناپسند و زشت پردازد، شایسته است با شدیدترین وجه با او برخورد کرد، و در بی توجهی به او و زشت نشان دادن مذهبش باید کوشید و مبالغه هم کرد. ولی اهل کتاب به نزول کتب و ارسال پیامبران باور دارند، جز این که به پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مقرر و معترف نیستند، پس در قبال همان نیکی، هر چه نیکوتر با آنها بحث و جدل می شود جز افرادی که ستمکارند، مثلاً خدا را دارای فرزند می دانند یا به تثلیث اعتقاد دارند، که باید با اینها به شدیدترین وجه برخورد و مجادله کرد و گفته های آنها را خیره سری و یاهوگویی و نادانی آنها را بیان و مشخص نمود. (تفسیر کبیر ۷۵/۲۵)

و قُولُوا أَمَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ أُنزِلَ إِلَيْكُمْ بِهِ أَنهَا بگوئید: ما به قرآنی که بر ما نازل شده است ایمان داریم و به تورات و انجیل که بر شما نازل شده است نیز ایمان داریم.

ابو هریره گفته است: اهل کتاب تورات را با زبان عبری می خواندند و آن را برای مسلمانان به عربی تفسیر میکردند. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب، و بگوئید: به آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر شما نازل شده است ایمان داریم. (اخراج از بخاری. در تفسیر قرطبی نیز چنین آمده است. ۳۵۱/۱۳)

ای مسلمانان! برای یهود و نصارا بگوئید: ما به قرآن که بر محمد صلی الله علیه و سلم نازل شده، به تورات که بر موسی علیه السلام فرود آمده و به انجیل که بر عیسی علیه السلام نزول یافته ایمان آوردیم. خدایگان و یکتا معبود بر حق ما و چیزی در ذات، نامها و صفاتش با پروردگار همانندی ندارد و ما با انجام طاعات، عمل به شریعت و پیروی از پیامبرش مطیع و فرمان بردار او تعالی هستیم.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ ﴿٤٧﴾

اینگونه، کتاب را بر تو نازل کردیم، کسانی که (پیش از این) کتاب آسمانی به آنها داده ایم به این کتاب ایمان می آورند، و از این گروه کسانی هستند که به آن ایمان می آورند و آیات ما را جز کافران انکار نمی کنند. (۴۷)

ایمان داشتن به کتاب های آسمانی:

ما به همه ی کتابهایی که بر پیامبران نازل شده است، کتابهایی که در قرآن به آنها اشاره شده است مانند تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و موسی ایمان داریم، معتقدیم که همه ی آنها از طرف خداوند نازل شده اند، و همه ی کتابهای خدا در دعوت به توحید متفق

اند، هر چند در بعضی از فروع شریعت با هم اختلافات جزئی دارند.
قرآن همه‌ی کتاب‌های گذشته را نسخ کرده است:

ایمان داریم که همه‌ی کتاب‌های آسمانی بعد از تحریف و تغییر و تمام شدن زمان آنها توسط قرآن عظیم الشان نسخ شده‌اند، و شریعت و قانون روایت شده در کتاب‌های گذشته سه نوع است:

- 1- قسمتی که قرآن به صحت آن گواهی داده‌است.
 - 2- قسمتی که قرآن به بطلان آن شهادت داده‌است.
 - 3- قسمتی که قرآن در مورد آن سکوت اختیار فرموده است.
- به قسمت اول ایمان داریم و قسمت دوم را باطل و تحریف شده‌ی دست انسان می‌پنداریم و در مورد قسمت سوم سکوت اختیار می‌نماییم نه آنرا تصدیق می‌کنیم و نه تکذیب. خداوند در مورد ارتباط قرآن و کتاب‌های گذشته میفرماید: **«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ»** [المائدة: 48].

«و بر تو (ای پیغمبر) کتاب (کامل و شامل قرآن) را نازل کردیم که (در همه‌ی احکام و اخبار خود) ملازم حق، و موافق و مصدق کتاب‌های پیشین (آسمانی)، و شاهد (بر صحت و سقم) و حافظ (اصول مسائل) آنها است».

نزول قرآن تصدیق‌کننده‌ی کتاب‌های گذشته است، کتاب‌هایی که در برگزیده‌ی مدح و ستایش و نزول قرآن به عنوان آخرین پیام خدایی بر خاتم پیامبران صلی الله علیه السلام بودند، بنابر این نزول قرآن موجب افزایش ایمان و اعتقاد حاملان معرفت و بصیرت کتاب‌های گذشته شد، پس تسلیم امر خدا شدند و به دین او گرویدند، خداوند بیان میفرماید که قرآن بر کتاب‌های گذشته حاکم و امین و گواه است، هر آنچه موافق قرآن باشد حقیقت دارد و هر آنچه با قرآن منافات داشته باشد باطل است.

مقتضیات ایمان به کتب:

به حلال و حرام کتاب‌های خدا ایمان داریم، داستان‌ها و مثل‌های قرآنی را معتبر و واقعی می‌پنداریم، به محکمتش عمل می‌کنیم، و در مقابل متشابهات آن سر تسلیم فرود می‌آوریم و از حدود آنها تجاوز نمی‌کنیم، حق تلاوت آن را به جای می‌آوریم و مطیع اوامر و نواهی رسول الله هستیم. (آنچه هر مسلمان باید بداند دکتر عبد الله مصلح دی (جدي) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری)

وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ ﴿٤٨﴾

تو هرگز قبل از این کتابی نمیخواندی و با دست راست خود چیزی نمی‌نوشتی، و گر نه باطل اندیشان در شک می‌افتادند. (۴۸)

یکی از دلایل حقایق قرآن، امی بودن پیامبر اسلام است:

به خواندن و نوشتن خود نباید مغرور شویم، گاهی به اراده‌ی الهی، یک شخصی امی و درس‌نخوانده، فرهنگ بشریت را تبدیل و تغییر می‌سازد.

همان طوری حق تعالی برای اثبات نبوت و رسالت رسول الله صلی الله علیه و سلم بسیاری معجزات واضح و روشن اظهار نموده است که یکی از آنها امی بودن رسول الله صلی الله علیه و سلم می‌باشد.

ابن عباس (رض) گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (ناخوانا) بود و خواندن و نوشتن بلد نبود. (تفسیر طبری ۴/۲۱).

«إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ» اگر خواندن و نوشتن را می‌دانستی، کافران در مورد قرآن شک و تردید پیدا می‌کردند و می‌گفتند: شاید از کتاب‌های پیشین آن را برگرفته و آن را به خدا نسبت می‌دهد. آیه استدلال خدا را بر درستی قرآن نشان می‌دهد؛ چون پیامبر صلی الله علیه

و سلم شخصي درس ناخوانده بود و اين كتاب معجزه‌گر را آورده است که متضمن اخبار ملت های پيشين و امور غيبی می باشد. و اين بزرگترين دليل بر درستی ادعای او است. ابن کثير گفته است: یعنی ای محمد! قبل از اين که اين قرآن را بياوری مدت های مدید در بين قوم خود بی سواد زندگی کردی و بسر بردی و نوشتن هم بلد نبودی. حتی تمام افراد قومت می دانند که تو درس ناخوانده هستی، خواندن و نوشتن را نمی دانی، و اين چنین بود پیامبر صلی الله عليه و آله و سلم، و تا روز رستاخیز خواندن و نوشتن را نخواهد دانست و حتی نمیتوانست یک خط یا یک حرف را هم بنویسد، بلکه چند نفر منشی داشت که وحی را برایش می نوشتند. (مختصر ابن کثير ۴۰/۳)

بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ ﴿٤٩﴾
 بلکه اين قرآن، آیات روشنی است در سينه کسانی که به آنان معرفت و دانش عطا شده است؛ و آیات ما را جز ظالمان انکار نمی کنند. (۴۹)

مفسران گفته اند: از خصوصیات قرآن اين که خدا به دو طريق آن را از تحريف، تبديل و تغيير حفظ کرده است: اول، اين که به صورت مکتوب درآمده و ديگر جای هيچ تغييری نيست. دوم، در سينه حفظ شده است، به عکس ساير کتب؛ چون نوشته شده اند اما در سينه ها حفظ نشده اند، از اين رو تحريف بر آنها وارد شده است. در وصف اين امت چنین آمده است: «انجيل ها را در سينه هایشان جا داده اند».

حسن گفته است: به اين امت حفظ «كتاب» عطا شده است. و قبل از آنها کتاب ها فقط از روي تلاوت ميشد. وقتی کتاب را می بستند جز پیامبران کسی مطالب آن را حفظ نمی کرد. (تفسیر قرطبی ۳۵۴/۱۳)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (50 الي 55) به برخي از شبهات مشرکان و رد آنها، توضیحات ارایه میگردد.

وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿٥٠﴾
 (مشرکان) گفتند: چرا بر او از جانب پروردگارش معجزاتی نازل نشده است؟ بگو: معجزات تنها نزد الله است و من فقط بيم دهنده آشکارم. (۵۰)

مردم از پیامبر اکرم صلی الله عليه وسلم معجزات مادی می خواستند (مانند عصای موسی، يد بیضا و...) غافل از آن که معجزه هر عصری باید متناسب با همان عصر باشد، لذا معجزه ی خاتم انبیاء از جنس سخن و کلام است. به راستی با وجود معجزه های همچون قرآن، تقاضای معجزه ی دیگر ناسپاسی نیست؟

طوری که در فوق یاد آوری شدیم: کافران با اعتراض گفتند: چرا الله تعالی بر محمد صلی الله عليه وسلم معجزات محسوسي مانند معجزات عصای، وید بیضای حضرت موسی علیه السلام، شتر حضرت صالح علیه السلام و معجزات حضرت مسیح علیه السلام را نازل نکرده تا قابل مشاهده باشد؟

ای پیامبر صلی الله عليه وسلم در جواب شان بگو! «معجزات فقط نزد خداوند است» و او آنها را بر هر کس از بندگانش که بخواهد و از هر گونه که بخواهد نازل میکند و کسی جز او بر این کار توانا نیست لذا حق تعالی اگر بداند که شما با معجزات هدایت میشوید، قطعاً درخواست شما را اجابت میکند زیرا فرود آوردن معجزات بر او سهل و آسان است ولی او می داند که شما از این درخواست خویش، جز عناد، بغاوت و گردنکشی و آزمودن قصد دیگری ندارید، از این روي خواسته شما را اجابت نمی کند.

برای آنان بگو: آیات و نشانه ها در تصرف و مشیت الله تعالی است که هر گاه بخواهد فرود می آورد و چون نخواهد نازل نمی کند.

من تنها و تنها بنده و فرستاده او هستم تا شما را از عذاب دشواری بيم دهم و هدایت و ضلالت را برای تان واضح سازم؛ از این رو نمی توانم از خود نشانه ای بیاورم.

پیامبر صلی الله علیه وسلم در برابر بهانه جویان مقاومت میکرد و به آنان جواب می داد، زیرا معجزه کاری حکیمانه و الهی است نه بازیچه‌ی بهانه جویان.

أُولَٰئِكَ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرْحَمَةً وَّذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥١﴾

آیا برای ایشان کافی نیست که ما بر تو کتاب آسمانی را فرو فرستادیم که بر آنان خوانده می شود، بی گمان در این امر رحمت و پند آموزی برای اهل ایمان است (۵۱)

در آیه‌ی قبلی خواندیم که مشرکین از رسول الله صلی الله علیه وسلم معجزه‌هایی مشابه مانده معجزات حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام درخواست میکردند؛ در این آیه مبارکه برای شان جواب داده شد که: قرآن عظیم الشان، کتابی جامع و کامل است و همه‌ی ضرورت‌های معنوی را به شکل از اشکال جواب میفرماید. همانطوریکه پیامبر صلی الله علیه وسلم، «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» کتابش. قرآن عظیم الشان هم «رَحْمَةً» نشانه‌ی بزرگی و عظمت آن است.

واقعا هم نزول قرآن کریم بر آن حضرت رحمتی برای مؤمنان است؛ برای آنان که بدان ایمان آوردند، پیرو و هدایاتش باشند و به احکامش عمل نمایند.

همچنان موعظه و پندی سودمند برای کسانی است که در آن تدبیر کنند و احکامش را بیاموزند.

«يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ»: بر آنان تلاوت میشود. مراد این است که قرآن معجزه جاویدان است و برای صحت و سقم آن میتوان پیوسته آن را دید و آزمود.

دیگر همانند معجزات حسنی پیشنهادی شما گذرا و ناپایدار نیست. «فِي ذَٰلِكَ»: در نزول قرآن. «لِرَحْمَةٍ»: رحمت است و مردمان را از ضلالت میرهاند و به سعادت میرساند.

«ذِكْرِي»: یادآوری اعجاز قرآنی و درس‌های آسمانی. «ترجمه معانی قرآن»

ابن کثیر گفته است: خدا خیره سری و جهالت خارج از حد آنها را یادآور شده است؛ چرا که بر صدق محمد صلی الله علیه وسلم درخواست دلایل کرده‌اند، در حالی که کتاب پر قدرتش بر او نازل شده است، کتابی که نه در اول و نه در آخر، باطل در آن وارد نشده و نمی‌شود. کتابی که از هر معجزه بزرگتر است؛ چون تمام سخنوران فصیح و بلیغ از معارضه‌ی با آن در مانده‌اند.

بلکه از معارضه‌ی با یک سوره از آن نیز در مانده‌اند. آیا آنان را بس نیست که ما این کتاب را بر تو نازل کرده‌ایم؟ در حالی که تو یک نفر (ناخوان) هستی و خواندن و نوشتن را نمی دانی، و آنان را از محتویات کتب پیشین مطلع می‌کنی. (مختصر ابن کثیر ۴۱/۳).

شان نزول آیه 51:

821- ابن جریر، ابن ابوحاتم و دارمی در «مسند» خود از قول عمرو بن دینار از یحیی بن جعد روایت کرده اند: برخی از مسلمانان اوراقی را که در آن‌ها شنیده‌های خود از یهود را نگاشته بودند حضور پیامبر (آوردند). پیامبر اکرم گفت: برای ضلالت و گمراهی قومی همین کافی است که آن‌ها از آنچه پیامبرشان برای هدایت ایشان آورده است روی پرتابند و به آنچه غیر آن برای دیگران آورده است متمایل شوند. پس خدا آیه «أُولَٰئِكَ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ» را نازل کرد. (دارمی 1 / 124، طبری 27838، ابو داود در «مراسیل» 416 از یحیی بن جعد به قسم مرسل روایت کرده اند).

قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٥٢﴾

بگو همین بس که خدا میان من و شما گواه است، آنچه را در آسمانها و زمین است می داند. و کسانی که به (معبودان) باطل ایمان آورده‌اند و به الله کفر ورزیده‌اند، همین گروه زیانکاران اند. (۵۲)

«شَهِيداً»: گواه. «بِالْبَاطِلِ»: مراد از باطل. همه آن چیزهایی است که به غیر از خدا پرستش شود.

در این هیچ جای شکی نیست، هر زمانیکه انسان به مرحله ای میرسد که: استدلال با مخالف سودی و فایده نمی داشته باشد، بهتر و مصلحت است که بحث با همچو انسانها قطع گردد و امور را به الله تعالی واگذارید.

او تعالی همه امور آسمانها و زمین را میداند و هیچ راز پنهانی بر او پوشیده نیست، پروردگار با عظمت، به همه امور آگاه است، لجاجت و بهانه تراشی هیچ سودی به حال شان نمیرساند. آنانیکه به آیات الهی کفر می ورزند، مطمئن باشید که در نتیجه زیانمند دنیا و آخرت میشوند؛ این عده اشخاص از پاداش الهی محروماند و مستحق عذاب بزرگی در دنیا و آخرت می گردند.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٥٣﴾

آنها با عجله از تو عذاب را می طلبند، و اگر موعد مقرری تعیین نشده بود عذاب (الهی) به سراغ آنها می آمد، سرانجام این عذاب بطور ناگهانی بر آنها نازل می شود در حالی که نمی دانند. (۵۳)

در قرآن عظیم الشان چند بار آمده است: هر زمانیکه کفار تهدید به عذاب الهی می شدند، به خاطر ناباوری، استبعاد با استهزا، پیوسته از پیامبرشان نزول عذاب فوری را خواستار و تقاضا می نمایند، آنان نمی دانند، که امور این عالم، دارای زمان بندی های حساب شده و معین است. و هیچ قدرت در جهان وجود ندارد که قهر الهی را پیش بینی نماید.

در ضمن باید گفت که: این عجله ای جاهلانه کفار در چندین آیات قرآنی ذکر شده از آن بعمل آمده است، موارد انتقاد شدید الله تعالی قرار گرفته است. و الله تعالی برای مجازات آنان زمان مشخص و تغییر ناپذیری را مقدر نمیکرد، «و البته بی آنکه خبردار شوند غافلگیرشان می کرد» یعنی: آن عذاب در حالی که سویی شان در میعاد مقرر روی می آورد که از آمدن آن غافلند. به یاد داشته باشید که: لطف یا قهر الهی، حکیمانه، حساب شده و دارای پروگرام معینی است و این پروگرام با عجله ای این و آن تغییر نمی کند.

در ضمن در میبایم که: سقوط فکری انسان ها در حالتی که قدری میرسد که حاضر است هلاک شود، ولی نمی خواهد حق را بپذیرد.

يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿٥٤﴾

آنها با عجله از تو تقاضای عذاب می کنند، در حالی که جهنم به کافران احاطه دارد! (۵۴) «لَمُحِيطَةٌ»: احاطه خواهد کرد. در بر خواهد گرفت. اسم فاعل معنی استقبال دارد. یا این که بر اثر کفر و معاصی که موجب دخول دوزخ بوده، انگار دوزخ هم اینک ایشان را در بر گرفته است. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

می بینیم که: کفار به خاطر ناباوری یا استهزا، عذاب فوری را از پیامبر توقع دارند، ولی باید بدانند که احاطه ای عذاب دوزخ بر کافران حکم قطعی و برگشت ناپذیر است.

دکتر محمد علی صابونی مفسر تفسیر «تفسیر صفوة التفاسیر» می نویسد: تقاضای عجله در عذاب اخرات ناشی: از کودنی و شعور پایین و سرسختی و لجاجت آنها می باشد. یعنی: چگونه تعجیل عذاب را می خواهند در حالی که در روز قیامت جهنم آنها را احاطه کرده و مانند بازو بند آنها را در میان میگیرد و راه گریزی از آن ندارند؟

ای پیامبر! به کافران بگو عذاب اخروی خواه ناخواه آمدنی است و شما را از آن گریزی نیست پس به زودی شما را در زمانی نزدیک فرا می گیرد زیرا هرآنچه که آمدنی باشد نزدیک است.

يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٥٥﴾

روزي که عذاب از بالاي سر آنها و از زير پاهایشان آنها را احاطه مي کند و (الله) مي گويد: بچشيد آنچه را عمل مي کرديد (روز سخت و دردناکي است). (٥٥) عذاب دوزخ، تجسم عملکرد و نتيجه اعمال نارواي خود ماست. در همه اي احوال انسان مسئول سرنوشت خود است. خوانندگان گرامي!

مبحث آیات (56 الي 63) را موضوعاتي: از جمله فرمان مهاجرت هنگام دشوار بودن برپايي شعائر ديني، اعتراف مشرکان به آفريدگاري و روزي رساني و جان بخشي خدا، تشکيل ميدهد.

يَا عِبَادِي الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإَيَّايَ فَاعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾

اي بندگان من که ايمان آورده ايد! يقيناً زمين من وسيع است، پس تنها مرا عبادت کنيد. (٥٦) «أَرْضِي وَاسِعَةٌ»: اشاره به اين است که مسلمانان از سرزمين کفر - اگر قادر به عبادت نبودند - به سرزميني مهاجرت کنند که در آن بتوانند به عبادت و طاعت بپردازند (سوره: نساء / 97 - 100). («ترجمه معاني قرآن» تأليف: دکتر مصطفي خرمدل) براي حفظ دين و نجات از طاغوت ها اجازه هجرت است. هجرتي ارزش دارد که در سايه ايمان باشد.

در حديث شريف به روايت زبير بن عوام (رض) آمده است: «البلاد بلاد الله، والعباد عباد الله، فحيثما أصبت خيراً فأقم». «سرزمين ها، سرزمين هاي خداوند است و بندگان هم بندگان خدايند پس در هر جايي که به خيري رسيدي، در آنجا اقامت گزين». طوريکه ياد آور شديم: اين آيه مبارکه مسلمانان را بر مهاجرت از سرزمين کفر به سوي سرزمين اسلام تشويق ميکند. يعني از جمله شرف بندگي شما براي خدا اين است که اگر در مکه از ابراز اسلام و ايمان در تنگنا و تحت فشار هستيد، از آنجا مهاجرت و کوچ کنيد و در کنار ستمگران نمانيد؛ چون سرزمين خدا وسيع و فراخ است. مقاتل در شأن نزول اين آيه مبارکه فرموده ست که اين آيه: در مورد مسلمانان ضعيف مکه نازل شده است. (تفسير صفة النفاسير).

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿٥٧﴾

هر نفسي چشنده مرگ است آنگاه به سوي ما بازگرداننده خواهد شد. (٥٧) مرگ، استثنا ندارد و براي همه است. و بايد گفت که: مرگ، پايان کار نيست، بلکه بازگشت به مبدأ است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ﴿٥٨﴾

كساني که ايمان آوردند و عمل صالح انجام دادند آنها را در غرفه هائي از بهشت جاي ميدهيم که در زير آنها نهرها روان است و در آنجا هميشه خواهند ماند، چه خوبست پاداش عمل کنندگان! (٥٨) کارهای شايسته، در کنار ايمان ارزشمند است. شرط دستيابی به بهشت، ايمان و عمل صالح است. خداوند، بهشت را براي مؤمنان ضمانت کرده است. اساس دستيابی به بهشت و نعمت های بهشتی، عمل است.

الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٥٩﴾

همانها که (در برابر مشکلات) صبر (و استقامت) ميکنند و بر پروردگارشان توکل مي نمایند. (٥٩)

در البحر آمده است: این دو صفت در برگیرنده‌ی تمام نیکی‌ها و محاسن است و آن عبارتند از: صبر و شکیبایی و محول کردن امور به خدای متعال. (البحر ۱۵۷/۷).
 و صبر و توکل، دو نمونه‌ی روشن از عمل صالح است.

وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦٠﴾

و چه بسیار است جاندارانی که (به سبب ناتوانی) نمی‌توانند روزی خود را بردارند، (بلکه) الله به آنها و به شما روزی می‌دهد، و او شنوای داناست. (۶۰)
 در التسهیل آمده است: منظور از آیه متبرکه تقویت روحیه‌ی مؤمنان است که در صورت مهاجرت از فقر و گرسنگی نترسند؛ چرا که خدا همان طور که حیوانات ناتوان را روزی می‌دهد، شما را نیز در صورت هجرت از سرزمین خود روزی می‌دهد. (التسهیل ۱۱۹/۳).
شان نزول آیه 60:

822- عبد بن حمید، ابن ابوحاتم، بیهقی و ابن عساکر با سند ضعیف از ابن عمر روایت کرده‌اند: با رسول خدا (بیرون رفتن و آن بزرگوار در یکی از بوستان‌های مدینه داخل شد و خرما می‌چید و می‌خورد و برای من گفت: ای ابن عمر، چرا خرما نمی‌خوری؟ گفتم: میل به خرما ندارم. گفت: لیکن من به خرما میل دارم، این صبح چهارم است که نه غذا را چشیده‌ام و نه غذای پیدا کرده‌ام، اگر از خدای خود بخواهم همتای سلطنت کسری و قیصر برایم عطا می‌کند. حال تو چگونه خواهد بود، ای پسر عمر وقتی با کسانی روبرو شوی که یقین‌شان ضعیف و سست بوده و روزی یک سألۀ خویش را پنهان میکنند. به خدا قسم! هنوز در آنجا قرار داشتیم و دور نشده بودیم که آیه «وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿60﴾» نازل شد. پس پیامبر (گفت: خدا مرا به ذخیره‌کردن دارایی و ثروت دنیا و پیروی از خواهش‌های غریزه‌ شهنوائی دستور نداده است. آگاه باش که من یک درهم و یک دینار افزون از ضرورت خود را نگاه نمی‌دارم و غذای فردای خویش را ذخیره نمی‌کنم (واحدی در وسط 3 / 425 و در «اسباب نزول» 673 و بغوی 163 به شماره‌گذاری محقق از جراح بن منهال از زهری از عطاء از ابن عمر روایت کرده‌اند.) (تفسیر بغوی «1653»).

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿٦١﴾

و اگر از ایشان بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است و آفتاب و ماه را مسخر کرده است؟ حتماً می‌گویند: الله. پس چگونه به بیراهه برده میشوند؟ (۶۱)

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٦٢﴾

الله روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد وسعت می‌دهد و یا تنگ می‌گیرد؛ یقیناً خدا بر هر کاری تواناست، (۶۲)

«إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» علم و آگاهی خدا وسیع و بی‌پایان است و به مقتضای حکمت و مصلحت عمل می‌کند.

یعنی تنگ گردانیدن و کم یا زیاد شدن رزق و روزی، تصادفی نیست. همانا از سوی خدای گشایشگر و تنگ‌سازنده روزی است پس آن را بر هر کس که بخواهد گشاده و بر هر کس که بخواهد تنگ می‌گرداند؛ بر حسب آنچه که حکمتش اقتضا نماید وظیفه‌ی ما کار و تلاش است؛ اما میزان در آمد و رزق در اختیار ما نیست.

لذا آنچه را که صلاح یا فساد بندگانش در آن است، میداند پس به مقتضای حکمت و مصلحت خویش میدهد و باز می‌دارد بنابر این، باید بندگان حق تعالی بر او توکل کنند و امر او را فرمان برند.

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٦٣﴾

و اگر از آنان بپرسی که چه کسی از آسمان آب را نازل کرد پس با آن زمین را بعد از مردنش زنده گردانید؟ حتماً می‌گویند: الله، بگو: ستایش مخصوص خداست، اما اکثر آنها نمی‌دانند. (۶۳)

«أَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»: هدف از آن رویاندن گیاهان از خاک خشک به وسیله باریدن برف و باران است.

«قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» ای محمد! بگو: «الحمد لله» یعنی: ستایش می‌گویم خدا را سپاسگزارم که حجت‌ها را بر آنان غالب و آنان را به این حقایق معترف گردانید، بلکه اکثر آنها عقل و تعقل ندارند، به طوری که اقرار می‌کنند که خدا خالق و رازق است و انگی دیگری را پرستش می‌کنند.

پس بدین جهت، به مقتضای آنچه که بدان اعتراف کرده‌اند، عمل نمی‌کنند. باید منحرفان را به حال خود رها نکنیم، بلکه سعی و کوشش بعمل آریم تا با استفاده از شیوه‌های مختلف آنان را به اقرار حقایق آشنا سازیم.

خداشناسی فطری است و اگر غبارهای گناه و انحراف، از روی فطرت منحرفان زدوده شود، اعترافات روشن آنها را خواهید یافت. نور فطرت، زمانی انسان را نجات می‌دهد که با تعقل رشد کند. و در ضمن قابل یاد آوری می‌دانم که: در قضاوت‌ها، نظر به اقلیت و اکثریت نداشته باشیم، چه بسا اقلیت بر حق و اکثریت بر باطل باشند. خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (64 الی 69) به موضوع: دنیا و بیان حال کفر پیشگان در وقت سختی و آسایش اشاره بعمل آمده میفرماید:

وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٦٤﴾

این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست و زندگی حقیقی همانا [در] سرای آخرت است ای کاش می‌دانستند. (۶۴)

«لَهُوٌّ» به مصروفیت‌های گفته می‌شود که انسان را از هدف اصلی و مسائل اساسی باز می‌دارد؛ «لَعِبٌ» انجام کاری مثل بازی است که قصدی در آن نیست. (مفردات راغب) افرینش دنیا، هدفدار و حکیمانه است، لیکن غفلت از آخرت، دنیا پرستی و غرق شدن در آن، سفیهانه و جاهلانه است. با تأسف باید گفت که انسانها، حقیقت آخرت را نمی‌دانند و گرنه به دنیا دل نمی‌بستند. حیات واقعی، حیات آخرت است.

به راستی که زندگانی حقیقی و جاودانی زیرا سرای آخرت، سرای زندگی پاینده و فنا ناپذیری است که هرگز زوال نمی‌پذیرد و مرگ، یا مریضی، یا هم و غمی آن را منغص و تلخ نمی‌گرداند.

دار آخرت برای کسانی میسر است که به پروردگار خویش ایمان آورده از پیامبرش پیروی میکنند و در آن زندگی مرگ و فنا شدن، دشواری و خستگی و ترس و اندوهی وجود ندارد. اگر مردم این خصوصیات را به گونه واقعی می‌دانستند، کوشش برای دنیا را بر سعی و تلاش برای آخرت مقدم نمیداشتند و دنیای فانی را بر آخرت جاودانی ترجیح نمی‌دادند.

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ ﴿٦٥﴾

هنگامی که سوار بر کشتی شوند، الله را خالصانه و مخلصانه به دعا میخوانند، (و غیر او را فراموش میکنند) اما هنگامی که خدا آنها را به خشکی رسانید و نجات داد باز مشرک میشوند! (۶۵)

دعای خالصانه، مستجاب است. «دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ... فَلَمَّا نَجَّاهُمْ» (پس از دعا، حرف «فاء» در «فَلَمَّا»، نشانه‌ی استجاب دعا می‌باشد) باید گفت که: نجات از مشکلات و حوادث،

راهی است برای شکر نه شرک. در ضمن باید ایمان داشتن نباید موسمی و مقطعی باشد. در آیه مذکوره می بینم که چگونه انسانها در سختی ها حق تعالی را عبادت می کنند و در حال راحت و آسایش به او شریک می آورند. چه اندازه تناقض عمل آنان زشت و ناپسند است! قابل یاد آوری است که: این شیوه کفار برخلاف شیوه مؤمنان با اخلاص است که پس از نجات از مهالک و سختی ها نعمت الله تعالی بر خویشان را شکر گزارده و نعمت ها را وسیله ای برای افزونی طاعات شان می گردانند.

لِيُكْفَرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٦٦﴾

(بگذار) آیاتی را که به آنها داده ایم انکار کنند و از لذات زودگذر زندگی بهره گیرند اما به زودی خواهند فهمید! (٦٦)

هدف از «لِيُكْفَرُوا» کفران نعمت است، زیرا در کنار «آتَيْنَاهُمْ» یعنی نعمت دادن، آمده است.

مرحوم شیخ محمد علی صابونی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: «امری است برای تهدید. یعنی بگذار کافر شوند و در مقابل نعمت های ما و نجات دادن آنان از دریا، ناسپاس باشند. و در این دنیا از باقیماندهی عمر خود بهره گیرند که در آینده عاقبت کار خود را خواهند دید.» (تفسیر صفة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی)

باید گفت که در دنیا راه کامیابی به روی اشخاص صالح و ناصالح باز است. به کامیابی های همراه با کفر و کفران خوشحال نشوید که پایان شو می دارد. شرک، نوعی ناسپاسی و کفران نعمت است.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيَتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ ﴿٦٧﴾

آیا ندیدند که ما حرم امنی برای آنها قرار دادیم در حالیکه مردم را در اطراف آنها (در بیرون این حرم) می ربایند؟ آیا به باطل ایمان می آورند و به نعمت الله کفر می ورزند. (٦٧)

آیا کافران مگه نه اندیشیدند که الله تعالی آن شهر را برای آنان حرم امنی قرار داده چنانکه خون ها و مال ها در آنجا محفوظ و مصون است و همه با نفس و مال خویش در امنیت به سر میبرند؟ یعنی: ساکنان حرم از آفات و بلیات زمینی ای که دیگر اعراب مبتلای آن هستند، در سلامت و عافیت قرار دارند در حالیکه مردم اطراف در خارج حرم با قتل، اسارت، غارت و اخذ اموال مورد دستبرد و یورش مهاجمان قرار گرفته ترسناک اند و احساس امنیت نمیکنند.

آیا به شایستگی امور باطلی چون شرک به الله متعال و کفران نعمت هایش باور دارند؟ از نعمت هایش در حرم امن چشم پوشی میکنند و انکار میورزند؟ و در نهایت جز پروردگار یگانه خدایان دیگری را پرستش می کنند؟

یکی از راه های دعوت مردم به الله تعالی، توجه دادن آنان به نعمت های الهی است. یادآوری ناامنی های پیرامون انسان، امنیت را در نزد او ارزشمند امنیّت، زمینه و بستر عبادت است؛ ولی گروهی قدر آن را نمی دانند و به سوی کفر می روند.

شان نزول آیه 67:

823- جویری از ضحاک از ابن عباس (رض) روایت کرده است: [اهل مکه] گفتند: ای محمد! هیچ چیز مانع مسلمان شدن ما نمیشود به جز اینکه میترسیم مردم ما را بر بایند و به سرعت نابود کنند چون مشرکان عرب تعدادشان از ما به مراتب بیشتر است به محض اینکه آگاه شوند ما دین تو را پذیرفته ایم ما را میربایند، همه ما ناشتایی یک نفر آنها هستیم. پس خدای عزوجل «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا» را نازل کرد.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ ﴿٦٨﴾

و کیست ظالم‌تر از کسی که بر الله دروغ ببندد یا چون حق نزد او آید آنرا تکذیب کند؟ آیا در جهنم جایگاهی برای کافران نیست؟ (۶۸) «الْحَقِّ»: دین حق اسلام. قرآن که کتاب راستین است.

وحی را باید بدون کم و زیاد پذیرفت. اضافه کردن هر چیزی به دین، افترا و بدترین ظلم است. واقعیت امر اینست کسیکه دین حق و رسالت محمدی را تکذیب کند هیچ‌کس ظالم‌تر از آن نمی‌باشد. یقیناً برای کسی که به حق تعالی کافر شود، پیامبرش را تکذیب نماید و با دین و دوستانش بستیزد، منزل و جایگاهی در آتش دوزخ مقرر داشته شده است.

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٦٩﴾

و کسانی که برای [به دست آوردن خشنودی] ما [با جان و مال] کوشیدند، بی تردید آنان را به راه های خود [راه رشد، سعادت، کمال، کرامت، بهشت و مقام قرب] راهنمایی می‌کنیم؛ و یقیناً خدا با نیکوکاران است. (۶۹)

«جَاهَدُوا فِينَا»: در راه ما جهاد کردند هدف از آن هر گونه جهاد و تلاشی است که در راه الله متعال و برای رضایت او و به منظور خدمت به دین مقدس اسلام انجام پذیرد. «لَنَهْدِيَنَّهُمْ»: قطعاً ایشان را هدایت می‌دهیم و رهنمود می‌گردانیم و به خیر و حق می‌رسانیم. «سُبُلَنَا»: راه های منتهی به خودمان.

راه‌های حرکت و سیر به‌سوی الله و وصول به رضایت‌الله. مراد افزایش هدایت و توفیق در خیرات و حسنات است (سوره های: محمد / 17، مریم / 76).

«وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (69)» (و هر آینه خدا با نیکوکاران است، یعنی حمایت و نصرت خدای تعالی با نیکوکاران می‌باشد. (ترجمه معانی قرآن «تألیف» بلی! الله سبحان و تعالی با آن بندگانی است که به درجه احسان رسیده باشند؛ یعنی ایشان را حفظ میکند، مورد تأیید و عنایتش قرار میدهد، به دوستی بر میگزیند و این همراهی بخصوص ای است که برای اولیای ابرارش میسر است.

مفسر تفسیر کابلی در تفسیر آیه مبارکه می‌نویسد: کسانی که در راه الله متعال محنت و زحمت میکشند و به مجاهدات متنوعه سرگرم و مصروف می‌باشند الله تعالی به آنها نور بصیرت خاصی عطا میفرماید و راهای قرب و رضای خود و یا جنت را می‌فهماند پس هر قدر که در ریاضیات و مجاهدات ترقی میکنند همانقدر درجه معرفت و انکشاف آنها بلند شده میرود و سخنانی را می‌فهمند که دیگران آنها احساس نتوانند کرد.

در حدیث شریف آمده است: «من عمل بما علم، ورثه الله علم ما لم يعلم». «هر کس به آنچه که میداند عمل کند، خداوند متعال علم آنچه را که نمیداند به وی می‌بخشاید».

ابوسلیمان دارانی یا ابو سلیمان دمشقی یکی از مشایخ بزرگ عرفان در اواخر سده دوم و اوایل سده سوم هجری مینویسد: «مراد از جهاد در آیه کریمه، فقط جنگیدن با کفار نیست بلکه یاری دادن دین الله متعال، مبارزه با باطل اندیشان، سرکوب ستمگران و در رأس همه، امر به معروف و نهی از منکر و مجاهده با نفس در طاعت حق تعالی است».

برای رسیدن به هدایت مخصوص الهی، تلاش لازم است و باید گام اول را خود انسان بردارد.

در بسیاری اوقات، يك گام و يك لحظه تلاش خالصانه، هدایت و نجات ابدی را به دنبال دارد. آنچه به تلاش‌ها ارزش می‌دهد، خلوص نیت است. به یاد داشته باشید: راه‌های وصول به قرب الهی، محدودیتی ندارد. وما باید به وعده‌های الله متعال اطمینان داشته باشیم.

همراه بودن خدای بزرگ با بنده‌ای ضعیف، یعنی رسیدن انسان به همه چیز خداوند، هم راه قرب را به ما نشان میدهد و هم تا رسیدن به مقصد، دست ما را می‌گیرد.

و من الله التوفيق

فهرست موضوعات و مطالب سوره عنکبوت

العنكبوت	وجه تسمیه	
1	عنكبوت	
2	تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف آن	
3	ارتباط و پیوند سوره عنکبوت با سوره قبلی	
4	خصوصیات خاصی سوره عنکبوت	
5	محتوای کلی سوره عنکبوت	
6	نیکی به والدین	
7	ایمان از عمل جدا نیست	
8	اسحاق علیه السلام	
9	رسالت اسحاق علیه السلام	
10	یعقوب علیه السلام	
11	وفات یعقوب علیه السلام	
27	لوط علیه السلام	
12	سلسله نسب لوط علیه السلام	
13	همسر لوط در هلاک شدگان است	
14	حضرت شعیب علیه السلام	
15	درس عبرت از داستان شعیب علیه السلام	
16	هلاکت قوم مدین	
17	قوم عاد	
18	عبادت قوم عاد	
19	هلاکت قوم عاد	
20	محل سکونت قوم ثمود	
21	اصل قبیله ثمود	
22	عبادت قوم ثمود	
23	وجوه جدال در قرآن	
24	تأکید قرآن بر طریقه احسن	
25	ایمان داشتن به کتاب های آسمانی	
26	قرآن همهی کتاب های گذشته را نسخ کرده است	
27	مقتضیات ایمان به کتب	

مکثی بر بعضی از منابع و مأخذها:

- 1 - **تفسیر انوار القرآن:**
تألیف عبدالرؤف مخلص هروی. «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی می باشد.
- 2 - **تفسیر نور دکتّر مصطفی خرم دل:**
نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتّر مصطفی خرم دل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).
- 3 - **تفسیر المیسر:**
تألیف: دکتّر عایض بن عبدالله القرنی (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)
انتشارات: شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ: 1395 هـ.
- 4 - **تفسیر کابلی:**
مفسر: شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه
مترجم: شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله علیه
ترجمه: جمعی از علمای افغانستان
- 5 - **تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:**
تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری/ 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری)
- 6 - **البحر المحيط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:**
تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745 ق) مشهور به ابو حیان غرناطی. تفسیر «البحر المحيط» به زبان عربی می باشد.
- 7 - **تفسیر تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:**
تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774 ق) مشهور به ابن کثیر.
- 8 - **تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:**
محمد بن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری)
- 9 - **تفسیر ابن جزی التسهیل لعلوم التنزیل:**
تألیف محمد بن احمد بن جزی غرناطی الکلبی مشهور به جزی (متوفی 741 ق)
- 10 - **تفسیر صفوة التفاسیر:**
تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحيط و... استفاده بعمل آورده است.

- 11 - تفسير ابو السعود:**
«تفسير إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» تأليف: مفسر شيخ
ابو السعود محمد بن محمد بن مصطفى عمادى (متوفى 982)
- 12 - تفسير في ظلال القرآن:**
تأليف: سيد بن قطب بن ابراهيم شاذلى (متوفى سال 1387 هـ).
- 13 - تفسير الجامع لاحكام القرآن - تفسير القرطبي:**
نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصارى القرطبي (متوفى سال 671
هجري)
- 14 - تفسير معارف القران:**
مؤلف: حضرت علامه مفتي محمد شفيع عثمانى ديوبندى مترجم مولانا شيخ الحديث
حضرت مولانا محمد يوسف حسين پور، سال نشر: 1379.
- 15 - روح المعانى (آلوسى):**
تفسير «روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم» اثر محمود أفندى آلوسى است.
(1217 - 1270ق).
- 16 - تفسير قتادة:**
أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسى بصرى (٦١ هـ - ١١٨ هـ، ٦٨٠ -
٧٣٦م)
تاريخ نشر: (1980/01/01).
- 17 - تفسير كشاف مشهور به تفسير زمخشرى.**
« تفسير الكشاف عن حقايق التنزيل و عيون الأقاويل فى وجوه التأويل » مشهور
به تفسير كشاف. مؤلف: جار الله زمخشرى (27 رجب 467 - 9 ذىحجه 538 هـ)
- 18 - مفسر صاوى المالكي:**
«حاشية الصاوي على تفسير الجلالين فى التفسير القرآن الكريم» مؤلف: احمد بن
محمد صاوى (1175-1241ق) است.
- 19 - فيض البارى شرح صحيح البخارى:**
داكتر عبد الرحيم فيروز هروى، سال طبع: 26 Jan 2016
- 20 - صحيح مسلم - وصحيح البخارى:**
گردآورنده: مسلم بن حجاج نيشاپورى مشهور به امام مسلم كه در سال 261
هجري قمرى وفات نمود. وگرد آورنده صحيح البخارى: حافظ ابو عبد الله محمد
بن اسماعيل بن ابراهيم بن مغيرة بن بردزبه بخارى (194 - 256 هجرى)
- 21 - تفسير كبير فخر رازى:**
تفسير فخر رازى مشهور به تفسير كبير، فخرالدين رازى (544 هـ - 606 هـ)
- 22 - تفسير فرقان**
تأليف: شيخ بهاء الدين حيسنى

ترجمه و تفسير سورة العنكبوت

تتبع ونگارش: امين الدين « سعیدی- سعید افغانى »
مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان

ومسؤل مرکز فرهنگي د حق لاره- جرمني
ادرس : saidafghani@hotmail.com

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**